

پروردگارا به من آرامش ده تا بپذیرم، آنچه را نمی توانم تغییر دهم، دلیری ده، تا تغییر دهم آنچه را می توانم، تغییر دهم، از همه مهمتر بینش ده تا تفاوت این دو را بدانم، فهم ده تا متوقع نباشم دنیا و مردم دنیا مطابق میل من رفتار کنند. اگر من امروز فریاد قلم خود را به گوش مردم می رسانم نه از آن جهت است که در موارد مربوط برای خود صلاحیتی قائل باشم بلکه از این جهت است که با شنیدن مهملات منتسب به دین خود، مسئولیتی برای خویش قائلم که فریاد برآورم که این مهملات متعلق به دین من نیست محیط های مناسب رُشد این مهملات خاصه مدارس را پاکیزه کنیم.

ژرژ پمپیدو رئیس جمهور سابق فرانسه گفته بود: هر ویرانه ممکن است بر اثر وقوع یکی از این سه عامل باشد جنگ، زلزله، مشورت با مردم ناآگاه. پیروی از فتوای فرد بدلیل مقام او عقلانی نیست، دانا به یاری اشتباهات دیگران خود را اصلاح می کند.

از درخت پرسیدند چرا حرف نمی زنی؟ گفت میوه های من حرف می زنند. ببینید بازده اعمال جدایی آفرینی واپس گرایان چه بوده، بازده اعمال ایشان جوابگوی سؤال ما خواهد بود.

مهملات به اصطلاح دینی ایشان خمیر مایه عقب ماندگی است حرف زشت ها را زیر خشت ها بگذاریم و گرنه فرزندان ما، همه را زیر خشت خواهند گذاشت. آری بچه ها به سن و معلوماتی می رسند که حتی روی آگاهی و ناآگاهی پدر - مادران خود قضاوت می کنند، توقع دارید روی گفته های عاقلانه یا غیرمنطقی منتسب به دین خود نکنند؟

آثار ما که مانده به گیتی نشان ماست از بعد ما نگاه به آثار ما کنند

هر که او غافل ز آئینده شود در بر آئیندگان بنده شود
مروجین خرافات دوستان آئینده نگر جامعه نیستند و نمیدانند چشم به نکات کوچک داشتن، انسان را از انجام کارهای بزرگ محروم می نماید، دین برای برطرف کردن جهالت های بشر به دنیا ارائه شده تا انسان بتواند تاریکی ها را

روشن کند نه به تاریکی بردن مردم بنام دین تظاهر بس.

می نماید او وفا و عشق و جوش وانگه او گندم نمای جو فروش

درک دین برای تاریک اندیش، داستان نابینائی است که به دوست بینای خود

می گوید من تاریکی را می شناسم ولی رنگ سفید را نمی دانم کدام است؟

دوستش می گوید: رنگ سفید مانند قوی سفید است که به روی آب می خرامد،

نابینا می گوید تو کدام است، دوست بینا دست خود را مانند گردن قوی سفید

عمود می کند و به نابینا می گوید قوی سفید این گونه است، نابینا دستی به دست

دوست خود می کشد و می گوید حالا فهمیدم رنگ سفید کدام است!! درک دین برای

بسیاری از انسانها بهتر از درک نابینا از رنگ سفید نیست.

آری دین یک مشکل نیست که باید حلش کرد، بلکه هدیه ای است که باید با

چشم باز از آن لذت برد.

این مباحث تا به اینجا گفتنی است آنچه آید زین سپس بنهفتنی است

این سخن شیر است درپستان جای بی مکنده خوش نمی گردد روان

مدرسین مسئول: شما که می فرمائید وقتی در موقع تدریس به نکات

نامناسب می رسیم زود رد می شویم! به گفته معروف انگلیسی توجه نمائید:

Law of probability.

The probability of being watched is directly proportional to the
stupidity of your act.

آری استخوان شکسته می داند قدر مومیائی را.

امکان توجه دیگران به اعمال ما، مستقیماً ارتباط دارد به امکانات خطاهای ما.

بس کنید.

باید که غرق شرابی ز عشق شد با قطره ای ز می تو به مستی نمی رسی

دریا بقا شو ای که توئی قطره ی فنا دریا کجا، و قطره کجا، فرقاش بسی

قدم اول خدانشناسی و رهائی از فرد پرستی خودشناسی است، بابا افضل

می گوید:

ای آنکه توطالب خدائی، به خود آ از خود بطلب، کز تو جدانیست خدا

اول به خود آ، چون به خود آئی، به خدا که اقرار نمائی به خدائی خدا کف ها رفتنی اند و دریا ماندنی، اوامر تورا ماندنی اند تفسیرات ناخوانا با زمان، رفتنی.

کارشناسان غواصی می گویند: چنانچه غواص بیش از عمق معینی در آب فرو رود (حدود صد متر) قوه جهت یابی خود را از دست می دهد و به تصور اینکه به سطح آب بالا می رود به عمق بیشتر آب آنقدر فرو می رود تا غرق شود.

فرو رفتن و فرو بردن بچه ها به دریای موهومات بهتر از فرو رفتن بیش از عمق معین آب نیست. بیشتر از یکصد سال است در سرلوحه روزنامه فرانسوی فیگارو جمله معروف بن مارشه، بصورت شعار به چاپ می رسد. «تا انتقادی در میان نباشد، ستایشی ارزنده در بین نخواهد بود»

والتر لیپمن نیز می گوید:

در محلی که همه یک جور فکر کنند، در حقیقت در آنجا اصلاً هیچ کس فکر نمی کند، از انتقاد بجا حتی به قیمت شنیدن هرزه درآئی نزدیک بینان، واهمه نداشته باشیم چون:

سبک مغزان به جوش آیند باهر حرف بی مغزی

به افغان آورد اندک نسیمی، نی ستانی را

آری بازی کنی که دهن به ناسزا بگشاید و به در و دیوار بزند، بازی کنی است که بازی را باخته است.

وایس گرا از هیچ چیز نمی ترسد جز منطق.

برتراند راسل می گوید: همه چیز را در راه انسان می توان فدا کرد، جز انسانیت

را.

در مقام نویسنده گی نیز همه چیز می توان نوشت جز دروغ و توهین نگذاریم آیندگان وقتی دفترچه های افکار معنوی ما را باز می کنند بوی کهنگی و احیاناً پوسیدگی در ارتباط با دین، به مشامشان برسد، بیاییم از گناه نفرت داشته باشیم نه از گناهکار، بیایید در کشف علت باشیم، نه اختفای علت، قصد نگارنده شناسائی علت هاست تا بتوان در رفع آنها اقدام کرد، جامعه از پرده

پوشی و اغماض و بی تفاوت بودن به جایی نخواهد رسید. اندیشه را نمی توان اعدام کرد، نمی توان زندان کرد، نمی توان دار زد، ولی با اندیشه صحیح می توان کمبودها را برطرف کرد.

در بین همه گروهها همیشه افراد صدیقی هستند که به استناد نوشته ها، به گمان این که چون دروغ نمی گویند، پس حقیقت می گویند، گفته ها و نوشته های غیر معقول را نقل و توصیه می کنند.

در حالی که اصل تفسیر صحیح نیست. صائب می گوید:

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق

یوسف از دامان پاک خود به زندان می رود

آری مدافعین عدالت در باره هلوکاست می گویند: فراموش کردن فاجعه، مقدمه ای است برای فاجعه بعدی. تکرار اشتباهات نیز مقدمه ای است برای تکرار خطاهای بعدی، از مرّوجین واپس گرایی دوری کنیم.

دوری ز کسی کز او نیاسائی به در صحبت او عمر نفرسائی به

از هم نفسی که رنج دل خواهی برد حقا که، هزار بار تنهائی به

دکتر ویلیام اوسلر پزشک و مورخ نامدار انگلیسی، یکی از دانشجویان پزشکی را امتحان می کرد، در حین امتحان نهائی از دانشجو پرسید، اگر مریضی به فلان مرض دچار شود، چه مقدار از فلان دارو را برایش تجویز خواهی کرد؟

دانشجوی پزشکی پس از اندکی فکر گفت، بیست و چهار گرم، اتفاقاً چهار دقیقه بعد دانشجو برگشت و به استاد گفت آقا اشتباه کردم، اجازه بدهید سؤال شما را دوباره جواب بدهم، دکتر اوسلر به ساعتش نگاه کرد و گفت، فایده ندارد، بیمار در اثر تجویز اضافی داروی شما سه دقیقه قبل فوت کرد!!

مباد روزی که در اثر تبلیغ عقاید قشری و سکوت جامعه، دریابیم که اصل اتحاد دینی و قومی ما در اثر نسخه های غلط قشریون، همان ها که در سراسر دنیا سنگ دین به سینه می زنند سه دقیقه قبل مُرده است. خیلی از خطاها مانند خوردن سم است که وقتی معلوم می شود که کار از کار گذشته باشد.

انشتین می‌گوید: به هوس قطره دریا را فراموش نکنیم

به استناد تفسیر، اوامر را خدشه دار نکنیم.

چو می‌توان به‌سخن درد را دوا کردن چرا دریغ کنیم از چرا چرا کردن!
در تورات مقدس ۱۶۹ دفعه جمله به‌یاد بیاور دخ‌ور تکرار شده، برای تجربه
آموختن به‌یاد بیاور، برای انجام تکالیف، به‌یاد بیاور، برای اجرای عدالت، به‌یاد
بیاور، برای تکرار نکردن اشتباهات به‌یاد بیاور، برای به‌کار بردن تجربه‌ها، و
غیره و غیره به‌یاد بیاور.

ما هر روز در زندگی خود خیلی از تجربیات را باید به‌یاد بیاوریم تا رستگار
شویم.

به‌یاد بیاوریم کدام یک از سیاست‌مداران و دانشمندان افتخار آفرین دویست
سال اخیر موجب سربلندی و افتخار جهانی جامعه ما بوده‌اند؟

انشتین می‌گوید: تعقیب دانش، علاقه‌ای آمیخته به‌تعصب به‌عدالت و میلی
شدید به‌استقلال فردی، این‌ها چهره‌های تابناک معارف یهودند و از این نظر خدای
را سپاس می‌گویم که یهودی هستم.

یک مثل چینی می‌گوید: کسی که فقط در فکر اقناع احساس است، عقل را گرسنه
گذاشته است.

جوانان را تحت تأثیر احساس قرار دادن دینداری نیست.

بال جوانان را نبرید بال بریده شده دیگر نمی‌روید.

ایمانوئل کانت یکی از بزرگترین فیلسوفان یهودی اروپا می‌گوید:

روشنگری خروج انسان از حالت نابالگی و قیمومیت است.

به‌یاد بیاوریم (دخ‌ور) چنانچه پای استدلال عقلانی بلندگ دین به‌بیراهه

خواهد رفت بپا خیزیم، فرخی یزدی می‌گوید:

طپیدن‌های دل‌ها ناله شد آهسته آهسته

رستارگر شود، این ناله‌ها فریاد می‌گردد

به‌یاد بیاوریم (دخ‌ور) تبعیض‌ها و ضدیت‌های جهانی را ما نمی‌توانیم

یک‌دفعه برطرف کنیم ولی با تکرار و ترویج تجربه‌های تلخ گذشته می‌توانیم

به ادامه آنها کمک کنیم.

به یاد بیاوریم (دخ ور) کسانی که از وقایع و تواریخ پند نمی‌گیرند، محکوم به تحمل مجدد وقایع خواهند بود. نباید آزاداندیشی را قربانی موهومات نمود و آنرا دینداری نامید. حافظ می‌سراید:

ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش

باید برون کشید از این ورطه رخت خویش

خانواده هائی بنا کنیم متوازن که فرزندان نه از بی دینی گمراه شوند نه از تندروی فلج گردند.

چینی‌ها می‌گویند: پزشک غربی به بیماری می‌نگرد نه به بیمار، بهتر است ما نیز سوای بیماری به بیمار نیز توجه داشته باشیم تا مداوا آسان گردد ما از نظر کیفیت بسیاریم و بسیارتر خواهیم شد اگر نگذاریم بنام دین جامعه ما را به بیراهه ببرند و از کمیت و کیفیت بکاهند.

انیشین می‌گوید: دو نکته را می‌توان قطعی دانست یکی وجود کائنات، دیگری جهل بشر. من فقط در نکته اولی تردید دارم.

افسوس که با مطالعه داستان، یا واقعه کُشته شدن قابیل به دست برادر هابیل! متوجه می‌شویم، خوی انسان ستیزی انسان با انسان جزء ذات بشر بوده که بعداً گمراهان، دین را وسیله اجرای آن قرار داده‌اند و اقلیت‌های در دسترس، طعمه انجام و اغنای طبع، و رفع تشنگی درنده خوئی قرار گرفته، و نسل اندر نسل مانند میمون تقلید کرده‌اند.

انسان از طریق فرهنگ و دانش و فن آوری روز، به هدف تسلط بر خود و طبیعت رو به تکامل می‌رود،

انسان به کمک دین از عصر حجر خارج نشد به کمک تحقیق و تلاش خارج شد و به کمک علم و اخلاق، سامان گرفت و قدم به جاده تکامل گذاشت. آری علم و آگاهی درک دین را تسهیل می‌کند. این قصد تکامل نه تنها در مغز، بلکه استفاده‌ای است که توانسته در مراحل مختلف از آن بکند بوده انسانی که حاضر نیست از قفس خود ساخته خارج شود و قدم به راه تکامل بگذارد در هر سن و مقامی باشد

کودکی بیش نیست، جلو رُشد این تکامل را نمی توان گرفت، در صدد تاخیر آن نباشید! استدلالات واهی واپس گرایان و تأیید شما موجب تاخیر این پیشرفت طبیعی خواهد بود.

بسیاری از چیزهایی که انسان دیروز، در عالم خیال، آرزوی دیدن آن را داشت، امروز می بیند و بهره مند می گردد و هر روز در می یابد در قدم های اول پیشرفت است و هنوز چیز قابل توجی نمی داند!

اسحق نیوتون می گفت: انسان مانند کودکی است که در ساحل اقیانوس تکه سنگ صافی یافته و به آن دلخوش دارد، بدون آنکه از امکانات اقیانوس مقابل خود اطلاعی داشته باشد.

می گویند بعد از گذشت هزاران سال اینترنت سومین رویداد اصلی تاریخ بشر است، اولی کشاورزی بوده که زندگی او را تمرکز و اسکان داد، دومین آن، انقلاب صنعتی بوده است. هنوز بشر به درستی تاثیر کامل کامپیوتر و اینترنت را در سرنوشت خود محاسبه نکرده. چون در پله اول است.

همین هفته، بعد از ۱۶۳ سال دستگاه ها و شرکت های عظیم تلگراف اختراعی ساموئل مورس را که ۱۶۳ سال پیش معجزه ای می نامیدند، برچیدند و به موزه تاریخ سپردند!

در حالی که دنیا مانند تمام سلول های بدن انسان در حال تولد و مرگ، به سوی تکامل قدم بر می دارد، نباید به نام دین وقت ذیقیمت کودکان دیگران! را تلف کرد؟ و حرف های پوچ غیر قابل استفاده امروز را به ایشان آموخت؟ و آن را دین و ثواب نامید؟ این تنها تفکر واپس گرائی نیست که مزاحم زندگی جوامع شده، بلکه شناخت غلط بسیاری از مردم، از اندیشه های ایشان است که جامعه و فرهنگ ما را مخدوش و رو به انحطاط کشانده است و زمانی که فرهنگ یک جامعه ای را مخدوش کنند، ملتی بی بنیاد به جای خواهد ماند، از بحث و موافقت و مخالفت نترسید. ترقی در بحث و مخالفت و موافقت و تصمیم گیری صحیح است. انتقاد و انتقاد پذیری، نشانه رُشد است.

دیوید هیوم فیلسوف انگلیسی می گوید:

انسان دانا اعتقادات خود را با ادله و شواهد روز تطبیق می دهد.

بسیارند افرادی که به بی پایه بودن عقاید خویش واقفند ولی برای کسب قدرت، آنها را به حق اطاعت و تکالیف دینی متصل می کنند و زمانی که گفته و نوشته های تغییر ناپذیر ایشان به تعصب آلوده شد، خطر انفجار پیش خواهد آمد غافل از اینکه تا افکار و عقاید افراد جوامع مانند گل نشکند، جوامع گُلستان نخواهد شد، همه خواهان ایمانند اما مشکل اینجاست که واپس گرایان اصرار دارند که بگویند دینداری در انحصار ماست! و اینها با ایمان ترند و هرچه افراطی تر باشند مثلاً یهودی تر خواهند بود! گوئی پیشاپیش، بهشت را رزرو کرده اند!! افسوس که بهشت ایشان هرگز پُر شدنی نیست. عاقل آزاداندیش با توجه به فهم خودش بهتر می بیند، متعصب با دید واپس گرایی بد تفسیر می کند. بله فقط با دارا بودن اخلاق انسانی به جای بهشت واهی می توان بهشت واقعی ساخت، و به جای شیطان به انسان بال و پر داد.

تاریکی یعنی نبود نور

در اینجا به بحث بسیار جالب میان استاد دانشگاه و دانشجویمان توجه بفرمائید.

آیا شیطان وجود دارد؟ آیا خدا شیطان را خلق کرد؟ استاد دانشگاه با این سؤال ها شاگردانش را به چالش ذهنی کشاند. آیا خدا هر چیزی را که وجود دارد خلق کرد.

شاگردی با قاطعیت پاسخ داد «بله او خلق کرد».

استاد پرسید: «آیا خدا همه چیز را خلق کرد؟»

شاگرد پاسخ داد: «بله آقا».

استاد گفت: «اگر خدا همه چیز را خلق کرد، پس او شیطان را نیز خلق کرد. چون

شیطان نیز وجود دارد و مطابق قانون که کردار ما نمایانگر ماست، خدا نیز شیطان است».

شاگرد آرام نشست و پاسخی نداد. استاد با رضایت از خودش خیال کرد بار دیگر توانست ثابت کند که عقیده به مذهب افسانه و خرافه‌ای بیش نیست.

شاگرد دیگری دستش را بلند کرد و گفت: «استاد می‌توانم از شما سئوالی

بپرسم؟»

استاد پاسخ داد: «البته»

شاگرد ایستاد و پرسید: «استاد سرما وجود دارد؟»

استاد پاسخ داد: «این چه سئوالی است البته که وجود دارد. آیا تاکنون

شوخی نکرده‌ای؟»

شاگردان به سئوال مرد جوان خندیدند.

مرد جوان گفت: «در واقع آقا، سرما وجود ندارد. مطابق قانون فیزیکی چیزی که

ما از آن بنام سرما یاد می‌کنیم در حقیقت نبودن گرماست. هر موجود یا شئی را

می‌توان مطالعه و آزمایش کرد، وقتی که انرژی داشته باشد یا آنرا انتقال دهد. و

گرما چیزی است که باعث می‌شود بدن یا هر شیئی انرژی را انتقال دهد یا آن را

دارا باشد.

صفر مطلق نبود (F460) کامل گرماست. تمام مواد در این درجه بدون حیات و

بازده می‌شوند. سرما وجود ندارد. این کلمه را بشر برای اینکه از نبودن گرما

توصیفی داشته باشد. خلق کرده است»

شاگرد ادامه داد: «استاد تاریکی وجود دارد؟»

استاد پاسخ داد: «البته که وجود دارد»

شاگرد گفت: «دوباره اشتباه کردید آقا! تاریکی هم وجود ندارد. تاریکی در

حقیقت نبودن نور است. نور چیزی است که می‌توان آن را مطالعه و آزمایش کرد.

اما تاریکی را نمی‌توان. در واقع با استفاده از قانون نیوتن می‌توان نور را به رنگ

های مختلف شکست و طول موج هر رنگ را جداگانه مطالعه کرد. اما شما

نمی‌توانید تاریکی را اندازه بگیرید. یک پرتو بسیار کوچک نور، دنیایی از تاریکی

را می شکند و آن را روشن می سازد. شما چطور می توانید تعیین کنید که یک فضای به خصوص چه میزان تاریکی دارد؟

تنها کاری که می کنید این است که میزان وجود نور را در آن فضا اندازه بگیرید. درست است؟ تاریکی واژه‌ای است که بشر برای توصیف زمانی که نور وجود ندارد به کار ببرد».

در آخر مرد جوان از استاد پرسید: «آقا شیطان وجود دارد؟» زیاد مطمئن نبود. استاد پاسخ داد: «البته همانطور که قبلاً هم گفتم. ما او را هر روز می بینیم. او هر روز در مثال هایی از رفتارهای غیرانسانی بشر به هم منع خود دیده می شود. او در جنایت ها و خشونت های بی شماری که در سراسر دنیا اتفاق می افتد وجود دارد. اینها نمایانگر هیچ چیزی به جز شیطان نیست.

و آن شاگرد پاسخ داد: «شیطان وجود ندارد آقا. یا حداقل در نوع خود وجود ندارد. شیطان را به سادگی می توان نبود خدا دانست. درست مثل تاریکی و سرما. کلمه‌ای که بشر خلق کرد تا توصیفی از نبود خدا داشته باشد. خدا شیطان را خلق نکرد. شیطان نتیجه آن چیزی است که وقتی بشر عشق به خدا را در قلب خودش حاضر نبیند. مثل سرما که وقتی اثری از گرما نیست خود به خود می آید و تاریکی که در نبود نور می آید. همه هم کلاسی ها برای او دست زدند. نام آن مرد جوان: آلبرت اینشتین بود.

بله تعصب بی جا هم در نبود درک صحیح جلوه می کند و گمراهی در غیبت عقل! تنفر و تبعیض هم فرزندان ناخلف آنان هستند!!

سود دریا نیک بودی گرنبودی بیم موج

صحبت گل خوش بدی گر نبودی تشویش خار

دوش چون طاوس می بالیدم اندر باغ وصل

این زمان اندر فراق عقل می پیچم چو مار

مدرسین مسئول: دنیا ناامن تر از آنست که شما تصور می کنید، آیا در این دنیای وحشی وحشی، به جای ترویج محبت و یگانگی، جهت آماده نمودن فرزندان اجتماع برای مقابله با اهریمن های گوناگون، به کوشش شما و کمک

ساده‌اندیشان باید فرزندان را به گدائی دعا و ثواب واهی کشاند یا برای زندگی امروز و فردا آماده کرد؟ آیا باید ایشان را برای همیشه اسیر زندان های فکری و جسمی واهی نمود که اینگونه دیندار بمانند؟ آیا هدف دین و مصلحت آینده جوامع این است؟

ما امروز حتی آب را مانند آنها که شما به بعضی گفته های آنها استناد می‌کنید نمی‌نوشیم!

تا دیروز برای بیماری که، در اثر گرفتگی رگهای قلب، در حال مرگ بود ملا می‌آوردند که بخواند و گوسفند قربانی کند، تا چشم بد رفع گردد! آیا امروز جهالتی بالاتر از اتلاف حتی یک دقیقه وقت برای رساندن بیمار به بیمارستان هست؟ آیا کسی توجهی به این گونه مهملات دارد؟ مگر آنها که هنوز نمی‌خواهند بفهمند و به نام دین نمی‌گذارند دیگران هم بفهمند.

حتی کوچکترین مهملات منتسب به دین را اگر امروز از خانواده خود دور نکنیم، نخواهیم توانست از رشد آن جلوگیری کنیم از انتقال مهملات به نسل آینده بپرهیزیم. واپس گرایان به دروغ، مخالفین عقاید خود را ضد دین معرفی می‌کنند.

برای برداشتن یک کوه ابتدا از برداشتن سنگ ریزه ها شروع می‌کنند. برای دور کردن واپس گرائی نیز، از دور کردن مهملات کوچک جاری شروع کنیم. خرافه زدائی و خرافاتی زدائی را با دین زدائی اشتباه نگیریم. ما با اوامر گرفتاری و اختلافی نداریم. سخن من با واپس گرایان در باره مهملاتی است که هر روزی و در هر مکانی، با بهره برداری از ناآگاهی و بی تفاوتی دیگران به دین منتسب کرده و می‌کنند تا از آن بهره مند گردند! امروز جوانان آگاه به گونه‌ای دیگر به اعمال ما می‌نگرند، بشر از تعصب دینی از هر نوعش بوده باشد، جز ذلت و بدبختی و ناآگاهی بهره‌ای نبرده است.

ابن سینا از راهی عبور می‌کرد، دید شخصی سر خود را بر جوی آب گذاشته و آب می‌نوشد! به او گفت: این گونه آب ننوش عقل تو زایل می‌شود، طرف گفت: عقل چیست؟ استاد گفت کاری نداشته باش! بنوش بنوش!

آیندگان در باره ما چگونه قضاوت خواهند کرد؟

بزرگترین دلیل و سبب پیش رفت مسیحیت این است که پیروان آن در اروپا، بعد از جدا کردن دین از حکومت، و طرد قدرت ساختگی دین، به اتکاء قلم و علم، به کسب این پیش رفت پرداختند و توانستند سریعاً رُشد کنند و حتی قرن ها از واماندگی سایر ملل به سود خویش بهره برداری نمایند. آنها به جای تقلید، به تفکر پرداختند. بله غفلت است که انسان ها را به جهل و فقر فرهنگی و اجتماعی می کشاند و به جای ابتکار هر روزی به تقلید دائمی سوق می دهد به بسط این غفلت کمک نکنیم.

با توجه به دوری گزیدن بسیاری از فرهیختگان و دانشمندان ادیان از دین به طور اعم، و طبق آمار، کم شدن تدریجی هر ساله جمعیت یهود دنیا که می تواند معیاری از دین گریزی جهانیان باشد، این سؤال پیش می آید، آیا اینها به مرحله به جز خدا ندیدن و هم نوعت را مانند خودت دوست بدار رسیده اند؟ یا دوری گزیدن ایشان نتیجه آسیب دیدن و سرخوردگی هاست؟

بله از مزرعه موهومات هرگز محصول خوب برداشت نخواهد شد و بدون پیروی از تمدن و تفکر روز نمی توان در پیشرفت دنیا سهیم و شریک شد. زندان تعصب؛ بدترین زندان هاست، باید تعصب را از جوامع زدود تا ارزش ها را شناخت، کسانی که چراغ روشن برای دیدن ترقیات روز ندارند، در آینده خود و دانشجویان ایشان نخواهند توانست سر خود را بالای آب نگه دارند، ریشه هرگونه افراط گرایی، در قبول موهومات و باورهای غیرمتعادل است. واپس گرایان، در حالی که با ایجاد اختلاف، خانواده ها را متلاشی می کنند، با مظلوم نمایی، خود را نزد مردم قابل ترحم نشان می دهند!! و خوش باوران خیرخواه، به گمان ثواب به آنها و هدف های تاسف بار ایشان کمک و وسائل آسایش و پیشرفت آنها را فراهم می کنند! و آنها تشویق می شوند!

تمام بدبختی های امروز دنیا از عدم اطلاع بر می خیزد و نوشداروی آن علم و فرهنگ است، فرهنگ، یعنی توان اندیشیدن، نیروی تمیز دادن، قدرت داوری و تشخیص خوب از بد داشتن و امکان برگزیدن و بالاخره در خور ارزش های

انسانی بودن و در میان سایر انسان ها زیستن است.

زمانی که ارزش های انسانی و فرهنگی به دست سودجویان جوامع لوث و تبدیل به ابزار گردد، میراث های معنوی مانند امروز چنان به باد می رود که ایمان تبدیل به پوسته خالی خشکی از ظواهر نظیر کلاه و ریش و لباس می شود. واپس گرایانی که به نام دین، فرزندان را به تاریک خانه ها می برند توجه ندارند انفجار اخبار و اطلاعات هر روز رو به توسعه دارد و سانسور و کنترل من و شما کارآئی خود را از دست داده است. تدریس ارثیه های ناباب بازدهی جز عقب ماندگی نداشته، ارثیه دانایان خردگرایی بازماندگان آنان است. ارثیه ناآگاهان واپس گرایی ورته است.

آنچه را شما امروز از دانشجویان اسیر خود دریغ می دارید، تشدید شده آن، هر ثانیه از بالای سر من و شما بدست آنان می رسد چه بهتر که خود شما مدرسین مسئول و پدران و ماران واقعیات را با توجه به فهم امروز فرزندان با ایشان در میان بگذارید.

دنیا به حکم زمان در عصر پایان سانسور قرار گرفته است به قول یکی از نویسندگان، حقایق را به فرزندان یاد دهید و در عین حال آنان را برای جهانی سرشار از دروغ آماده کنید.

تعبیر مسائل دینی چنان متنوع و مغایر و ضد و نقیض است که درک آن مانند تعبیر خواب! برای همه یکسان و همانند نیست که بتوان برای هر خواب دیدن مأخذی جهت تعبیر ارائه کرد و ملاک تشخیص قرار داد.

دراین میان، متولیان پیدا می شوند که به نوشته ها و گفته هائی استناد می کنند که کمتر از مطالب خواب دیدگان نیست. هرجا به بن بست رسیدند می فرمایند اینها رمز است شما نمی فهمید ما می فهمیم!!

بیدار شویم. والا فرصت طلبان باستناد تفاسیر و اعمال و گفتارهای دور از فرهنگ افراتیون، و شنیدن حقیقت های ناقص، با علم به اینکه همه ادیان توحیدی در یک سفینه هستند، همه را دروغ هایی کامل انگاشته قبل از نژاد، فرهنگ دیوار کوتاه را تخطئه و یهودیت، Scape Goat سنگ روی یخ تاریخ را برای رسیدن به

هدف های خود (با انتشار کتاب هایی با تیراژ صد هزار جلدی!) برخلاف آنچه هست جلوه خواهند داد، آن هم در میدان هائی که امنیت مساوی برای دو تیم وجود نداشته و ندارد.

در حالی که اوامر تورات مقدس مانند قانون اساسی تمدن یهود، و سنت ها و تفاسیر، نظامنامه ها و تبصره های زمانی و مکانی قابل تغییر آن است، اسیری و اسیر نمودن در قفس سنت های توخالی و براساس آنها گروه بندی برای چه؟

در باره رفتار ننگین و خون آلود تاریخی بعضی از پیروان ادیان ابراهیمی، نسبت به پیروان اصلی کتاب تورات مقدس، به جرأت می توان گفت، عکس العمل ملت یهود در طی تاریخ، مانند عاشقی بوده که برای برآورده شدن آرزوی بینایی معشوقه اش، بدون اطلاع او، چشمان خود را به او هدیه می کند. معشوقه بی عاطفه، بعد از باز یافتن بینائی، بدون اینکه بداند بینایی او از چشمان اهدایی عاشق است. با دیدن شوهر نابینای عاشق، با کمال بی مهری او را از خود می راند و به هنگام ترک شوهر نابینا، فریاد او را می شنود که می گوید: می خواهی مرا ترک کنی ترک کن ولی از چشمان اهدائی من خوب مواظبت کن.

اینجاست که معشوقه می فهمد بینائی او از چشمان اهدایی عاشق است.

به افراد نمک خورده نمک دان شکن، که با قلم، درم، و قدم بدون آنکه آئینه ای در دست داشته باشند از ملت یهود، و کتاب اهدائی او، قدرناشناسی می کنند می گویم:

از چشمان اهدائی ملت یهود خوب مواظبت کنید، نفی آن نفی بینائی همه است. اگر شما از نفی همه آنها هراس دارید یا به کتابها و قوانین خوب خود افتخار می کنید، غرور شما از سر بلندی مشترک باور ما و شما به این کتاب است. این ملت یهود بوده که طی هزاران سال، با تحمل مشقات ناگفتنی توانسته است با جلوگیری از قربانی کردن انسان، حیوان پرستی، بت پرستی، فردپرستی، جادوگری و امثال آنها، به قیمت به جان خریدن دشمنی هزاران ساله جاری، مبارزه کند تا یکتا پرستی را به دنیا بشناساند، آری،

بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد
جورگل بلبل کشید و برگ گل را باد برد

تفرقه، همه را نابینا، به دوران قبل از خداشناسی برخواهد گرداند که آثار آنرا در شهر و حتی عبادت گاه ها می بینیم.

اگر خداشناسی نبود کتابی هم نبود، شما روزی خدمت ملت یهود را درک خواهید کرد که بازده اعمال یک صدساله اخیر، کالت ها و مراسم هایی مانند کمونیست های خدانشناس و فردپرستان قهار مانند نازی ها و مائوئی ها و غیره که در دسترس دارید، بخوبی بخوانید

بی طرفانه مطالعه کنید، یهودی هنوز با کسانی که افکار و اعمالشان در چهار چوبه خرافات و برده داری است مقابله می کند.

بزرگی را پرسیدند: «با چندین فضیلت که دست راست دارد، خاتم، انگشتر، چرا در دست چپ می کنند؟ گفت ندانی، اهل فضل همیشه محروم باشند» ملت مورد تبعیض یهود، همیشه دست چپ تاریخ بوده است و منادی توحید و ترویج علم و آزادی. آری، قطار تمدن جهانی بدون این دین یا آن دین به حکم طبیعت یا تحمل تمام مشقت ها به سوی تکامل پیش خواهد رفت این ما هستیم که باید شرایطی به وجود بیاوریم که خود و فرزندانمان ترن را از دست ندهیم بلیط ورود به این ترن دین نیست، علم است و وجدان و اخلاق و محبت که حقیقت آن نمی تواند توسط دیگری به ما واگذار شود باید درک گردد. چه خوش گفت آن بزرگ، که خدا محبت است و محبت خدا. از محبت تاریخ ها شیرین شود/ از محبت حس ها زین شود/ از محبت مُرده را زنده می کنند/ از محبت شاه را بنده می کنند. ما یا سایر جوامع نمی توانیم مسیر باها را تغییر بدهیم ولی برای ماندن می توانیم جهت بادبانهایمان را با باد تطبیق بدهیم.

بدبینان شکایت از باد دارند خوشبختان انتظار تغییر آن را می کشند، حقیقت بینان خود را با آن تطبیق می دهند، انسانها هستند که فهم دینی خود را با علم و واقعیت های زمان و زندگی تطبیق می دهند نه کتاب ها.

مدرسین مسئول: کتاب ها راه را به ما نشان داده اند رفتن این راه با توجه به هوا و تاریکی یا روشنی روز و غیره با ماست. توقع نداشته باشیم مروجین موهومات، موهومات ساخت خود را تکذیب کنند، از خود آنها کسب تکلیف کردن

عاقلاًنه نیست، گُمراهی مضاعف است. افراد فرق کرده‌اند، منافع فرق نکرده‌اند. هیچ دین یا فرقه‌ای تمام جواب‌ها را ندارد. هر قدم غلط و خود بزرگ بینی بی جا موجب تاریکی بیشتر ذهن فرزندان خواهد شد چون، دین یا همه‌اش یا هیچی نیست. یا تطبیق باز مان، یا هیچی است، از فرار مغزها بترسید. تعادل را مراعات کنیم تا از تعادل خارج نشوند!

می‌گویند از کسی که کتابخانه دارد نترسید، از کسی که یک کتاب دارد و تصور می‌کند همه معلومات دنیا در آن است بترسید، چون او همان کسی است (مانند آنها که می‌گویند چون هلاخا داریم همه چیز داریم!) که یک سطل آب از دریا آورده و ادعا دارد اقیانوس را آورده است.

مدرسین، پدر و مادران مدارس توجه بفرمائید: امروز کتاب‌های درسی دانشگاه‌های معتبر دنیا در هر دوره سه یا شش ماهه (سمیستر) درسی تجدید چاپ می‌شود و کُتب دوره قبل از گردونه خارج می‌گردد و محصلین با دریافت جزوه‌های هر روزی در معرض آخرین پدیده‌های رشته درسی خود قرار می‌گیرند حتی گاهی تا نتیجه، آخرین تحقیقات مطلب مربوط منتشر شود، چنان تحولاتی به وجود می‌آید که مطالب درسی چاپ شده دوره جاری، هم کهنه و بی ارزش و غیر قابل استفاده می‌گردد، چه رسد به کتاب‌های مفسرین عهد عتیق! تنها نزدیک بینانند که کُتب درسی را که شما امروز تدریس می‌کنید، ابدی می‌پندارند. دانشجو باید همگام زمان رو به تکامل و تحصیل علوم روز داشته باشد. تنها کردار واپس گرایان نیست که جوامع را به سوی اضمحلال می‌برد، بی تفاوتی و رفتار و کمک‌های بلاشرطه دیگران و تحت تأثیر چاپلوسان قرار گرفتن است که آنها را به ادامه گُمراهی تشویق می‌نماید.

به گفته برنارد شاو مذهب را همیشه می‌توان در علم مشاهده کرد، ولی علم را هیچ گاه نمی‌توان در مذهب جستجو کرد. چنانچه دانشجو درک علم نداشته باشد، مذهب را نیز درک نخواهد کرد تا مانند انیشتین بگوید: علم بدون مذهب گنگ و مذهب بدون علم کور است. مخالفت افراطیون با نوآموزی، در حقیقت مخالفت با تخته پرش خردگرائی و آزاداندیشی و تعصب زدائی و بیکار شدن بعضی کسان

است. امتیاز یهودی آنست که فضل و خرد را، حتی نزد آنان که یهودی ستیز مادرزادند ارج می‌نهد و یاد می‌گیرد. چون باور دارد انسان بودن در انحصار کسی نیست و آموختن، تنها از طریق دین نیست و آنجا که عدالت و اخلاق نباشد، دین نیست و ایمان برباد می‌رود. مرگ واقعی زمانی رُخ می‌دهد که یادگیری مفید متوقف گردد.

ای بی‌خبر از سوخته و سوختنی عشق آمدنی بود نه آموختنی
مدرسین مسئول، شما نمی‌توانید تصمیم بگیرید که عاشق شوید، عشق واقعی باید از طریق عقل، شما و دانشجویان شما را تسخیر کند تا تسلیم واقعیت‌ها گردید. عاشق خیالاتی و موهوماتی عاشق نیست مزاحم است. به‌ظواهر اکتفا نکنیم.

تخم وفا و کین درین کهنه کشتزار آنگه عیان شود که بود موسم درو
ساعت‌ها را می‌توانیم به‌عقب برگردانیم، اما زمان را نمی‌توانیم متوقف کنیم، اگر زمان را نمی‌توانیم برای جوانان بسازیم جوانان را برای زمان بسازیم. به جوانان بیاموزیم، در اعتقاد به‌دین باید استوار بود، ولی در انجام اوامر مربوط، قابل انعطاف، در غیر این صورت اعتقاد و اجراء در اثر عدم خوانائی با تمدن روز و پیشرفت علم، منسوخ خواهد شد که آثار آن را می‌توان مشاهده و لمس کرد، یکی تمام روز در حال تکان خوردن، دیگری در حال تکان دادن!
مشکل بی‌ایمانی نیست، مشکل، ایمانی خالی از اخلاق و خرد است که افراط گرائی دو جانبه را موجب می‌شود. به گفته فردوسی:

ز ما باد بر جان آن کس درود که داد و خرد باشدش تار و پود
مهمات منتسب به دین زمانی خطرناک‌تر می‌شود که جزء هویت ملی کل جامعه قرار گیرند.

منظور نگارنده نیز، برطرف کردن احتمالی این خطر جدی و ننگ مشترک است. اجداد ما از فرط تنگدستی و تبعیض جرأت نمی‌کردند از بهبودی و زیبایی‌های هویتی خود حرفی بزنند، چون ملت یهود همیشه در حال سکوت، به تنهایی در میان جمع زندگی کرده. حالا که شکوفائی آزادی بیان، زمینه ساز زایش و رشد افکار

متمدنانه گردیده ترس و سکوت و تحمل، موجبات درجازدن و مروجین واماندگی
برای چه؟

آری ایمان را باید داشت، نه که آن را برای تظاهر جعل و تحمیل کرد، رویا دیدن
و آرزو کردن معجزه کافی است، معجزه‌ای بالاتر از علم نیست.

بدترین شکل ضربه زدن به یک امر خوب، دفاغ غلط از آن است

ناپلئون می‌گفت: دانش و تاریخ از یکسو، مذهب از سوی دیگر دشمنان
قسم خورده یکدیگرند. مروجین واپس‌گرایی می‌دانند هر مقدار مردم باسوادتر
گردند، از آنها دورتر خواهند شد. آیا بسیاری از فرهیختگان پای بند اخلاق، بریده
از ادیان دنیا، به مقام هم‌نوعت را مانند خودت دوست بدار تورات مقدس و به جز
خدا ندیدن رسیده‌اند؟ که دینداری را در نوع پرستی می‌دانند؟ یا آنها که به نام
دین، اخلاق را زیر پا می‌گذارند؟

متأسفانه تجربه را عیناً نمی‌توان انتقال داد، خود شاهد بودم که گروهی از
بزرگان واپس‌گرایان! برای شفای یکی از کمک‌دهندگان حاضر مریض خودشان،
تقاضای پول کلان می‌کردند که در مقابل، دعا کنند!! اینجاست که می‌بینیم که
برای رد گم کردن به صحرای مهملات، حتی نوع غیراخلاقی آن را بکار می‌برند که
موجب تأثر و یاس مریض و تنفر خردگرایان از کل دین می‌گردند! به‌گفته خیام،
کدام دیندار ترند؟

بیائیم موقعیت‌ها را دریابیم، والا افراد شایسته جوامع به حاشیه خواهند
رفت و افراتیون در کسب خود موفق و دنیا کل این‌گونه جوامع را به دیده واپس
گرا خواهد نگریست. آری، آبستنی نهان بُود و زادن آشکار، اطراف را نگاه کنید،
در جوامع آگاه، افرادی قدرت و احترام طبیعی دارند که قدرت آنها از فهم ایشان
سرچشمه می‌گیرد، نه از مقام یا ثروت. یا عقیده، چون عقیده امری است کاملاً
خصوصی و آزاد.

بنجامین فرانکلین می‌گوید: یک قاشق عسل پروانه بیشتری را به دور خود

جمع می‌کند تا یک بشکه سرکه. بله یک حرف منطقی، آموزنده‌تر از هزار کتاب فتنه‌انگیز است.

امروز، جوانان تحصیل کرده، جوامع که به موعظه‌های دینی گوش می‌دهند از اغلب ناطقین مطلع‌ترند ناطق هرچه می‌خواهد می‌گوید ولی مردم چیزهایی را که نمی‌خواهند بشنوند و متأثر شوند، می‌شنوند چون خوب می‌دانند بدترین شکل ضربه زدن به یک امر خوب، دفاع غلط از آنست و قبول دارند شعور، کار سازتر از شعار، و دانش برتر، فهم بهتر و انسانی‌تر را موجب می‌شود و یک دقیقه موفقیت علمی، سالها شکست جوامع را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

روشوکو می‌گوید: عقل سلیم متاع گران‌بهایی است که خداوند به کمتر کسی ارزانی داشته، در حالی که کمتر کسی خود را محروم از آن می‌پندارد...

مدرسین مسئول، سرپرستان مدارس، لاقلا از تجربیات تلخ و شیرین دوستانی که در کنار ما هستند، درس بیاموزیم که دیدیم می‌توان از اجرای کامل اوامر دینی دست برداشت، ولی دیندار ماند. اما هرگز نمی‌توان به نام دین نابینا و راکد ماند و بقا داشت، که نمونه بارز آن یهودیان با غیرت مفتخر مشهدی و مورانوهای اولیه اسپانیا هستند که همه اینها را عمل کردند ولی با تلاش و تحرک مافوق مذهب، تمدن یهود و اصالت خود را حفظ کردند، ببینیم اینها چه چیزی را نگه داشتند که ماندند؟ ارثیه موهومات یا جوهره تمدن پویای یهود را؟ در اواخر سال ۱۸۰۰ در شهر مذهبی مشهد در حالی که خطبه عقد به زبان عربی و اسامی عربی عروس و داماد گریان جاری میشد، جهیزیه اهدایی پدر و مادر فقیر مطلق مشهدی، به حقیقت فقط یک جلد کلام خدا، تورات مقدس تحفه همدان بود، نه ادعاهای پوچ امروزی بعضی از کسان. بله مشهدی‌ها، مورانوها و سایر کنده زیر ساطورهای دینی مرداب جسمی و ذهنی تشکیل ندادند، این‌ها دریافتند چنانچه تلاش دائمی دریا نبود، دریا دریا نبود، مرداب بود و وقتی که مرداب راکد به وجود آمد مأمون کرم و حشرات می‌شود، نه ماهی قزل‌آلای رودخانه جاری مانند جوانان موفق ایشان، مرداب راکد هرگز به دریا نخواهد پیوست ولی اینها به اقیانوس‌ها پیوستند چون می‌دانستند، حکم طبیعت این است، یا رشد متعادل یا مرگ

تدریجی، هیچ جامعه ایستائی در تاریخ باقی نمانده. جوامعی هوشیاری و لیاقت کافی برای وقت شناسی خواهند داشت که بیدار بمانند. تحولات انسان ستیزی در مورد پیروان همه ادیان همانقدر قابل پیش بینی هستند که پیش بینی دقیق مکان و زمان زلزله. تاریخ به انسانها آموخته اگر نمی توانیم لحظه حضور یا ظهور زلزله یا قلدراهائی مانند چنگیز، مائو، استالین، هیتلر و امثالهم را پیش بینی کنیم لااقل احتمال ظهور آنها را در نظر بگیریم. چون شرایط جوی و ارضی و تضادهای فراوان سیاسی و اقتصادی وقوع زلزله یا حضور هر بی سر و پائی را ممکن می کند. ما تصور می کردیم منشا سیل و طوفان از آسمان ها و کوهستان ها سرچشمه می گیرد بعد از وقوع حادثه اسفبار سونامی، آب خیز شرق آسیا، متوجه شدیم از کف دریا، از حرکت لایه های چند کیلومتری عمق اقیانوسها مانند تنها واقعه مشابهی که به ثبت رسیده (۳۱ جون سال ۳۶۵ میلادی در سواحل یونان) بعد از ۱۶۴۰ سال مجدداً قادر است با سرعت ۴۰۰ مایل در ساعت، تا چند هزار کیلو متر فاصله را به نابودی بکشاند همانطور که استالین بیست میلیون نفر اتباع خود و چنگیز و مائو و هیتلر و امثالهم بنام مرام یا دین یا فرقه کُشتند بدون آنکه هرگز برندهای در میان باشد. تجربه نشان داده، در این دنیای دیوانه ظهور دیوانگان دیکتاتور، و استقبال گرم ناآگاهان همیشه امکان پذیر بوده و خواهد بود.

بدبختانه بزرگترین درس تاریخ آن است که انسان ها از تاریخ خود عبرت نمی گیرند.

چنانچه امروز انیشتین، ادیسون و پاستور بدنیا بیایند و سیر تکامل اختراعات خودشان را به بینند، حیران خواهند شد و بسیاری از شاگردان امروز خودشان دیگر قبولشان نخواهند داشت!! و به آنها خواهند گفت: درست است که در اثر کوشش شما این اختراعات و اکتشافات به دست آمده، ولی با پیمودن سیر تکامل اختراعات و اکتشافات و گفته ها و عقاید شما، دیگر آن نیست که شما به ما هدیه کردید.

هیچ قدرتی در هیچ موردی قادر نیست سیر تکامل را متوقف کند، لرزان بودن

پایه های ادیان و پیدایش شعبات و فرقه های فراوان در ادوار مختلف، در مذاهب گوناگون، بازده مقاومت متولیان ادیان در برابر سیر تکامل دین به استناد ثابت بودن و تغییر ناپذیری اوامر دینی بوده است، که می بینیم نتیجه ای جز ویرانی، نابسامانی و قتل و غارت های دیروز و امروز برای بشر نداشته. با توجه به لزوم اتکاء بشر به خداوند متعال، شایسته است شما مدرسین و پدر و مادران از طریق فهم اخلاقیات و تفهیم بهتر اوامر تغییر ناپذیر، از تکرار مصائب ناسف بار گذشته جلوگیری کنید.

می گویند: معارف بشری فقط در ده سال اخیر، معادل کل دست آوردهای علمی بشر در طول تاریخ بوده! آیا عاقلانه است که شما در غیبت آگاهی پدران، مادران و استفاده از کمک ساده اندیشان در مدارس و مکتب های مذهبی امروزی، حرف فلان ملای به فرض عاقل هزار سال پیش را لباس تقدس بپوشانید و به نام ترویج دین تدریس کنید؟

زهی تأسف برای آنان که برای تأمین منافع واهی، یا ثواب فرضی! به گذشته رو می کنند و نمی دانند با این عمل خود، به آینده پشت کرده اند! مکرراً به دلائل متعدد از شما سؤال کرده و می کنم مگر دانشجوی ها روارد نمی تواند یا نمی فهمد که با کسب علم موجود دیندار باشد؟ که گروهی از جوانان مفلوک را مانند مرغ هایی که در گیلان زیر سبد پرورش می دهند! در قفس نگه می دارید که در تمام عمر یک کتاب بخواند و تکرار کند! شما توقع دارید این گونه افراد مروج باشند آیا برای ثواب، باید جوانانی را که وضع مالی مناسبی ندارند به اسیری مکتب برد؟ چون اسیری خوب است اما برای همسایه؟

خیر مجدداً تکرار می کنم کسی با کمک و تحصیل مخالف نیست، ولی این کمک ها باید مشروط به حذف فرهنگ واپس گرایی گردد. در غیر این صورت، کمک شما همکاری با واماندگی جامعه خواهد بود، آنچه را برای فرزندان خود می خواهید، برای دیگران نیز فراهم کنید. همین ها ممکن است فردا پدران و مادران نواده های شما باشند.

کمک به واپس گرایی کمک به حفظ هویت نیست و نمی توان آن را ثواب

حامیان واپس گرایان، نگارنده، رجاء واثق دارد قصد شما کمک به انسان‌های بی‌نام و نشان است، چون تا این‌گونه از قلب و روح نباشد به اقدام به وسیله پول و قدم و قلم نمی‌رسد ولی باید در نظر داشت کمک‌های مالی و اجتماعی، حساب نشده ثروتمندان واپس‌گرا یا هواداران ایشان است که موجب بقای ایشان گردیده و آنها هستند که قادرند در پرداخت کمک‌های غیر مشروط به‌گونه‌ای تجدید نظر کنند که مراکز تبلیغ و ترویج علم روز، جایگزین لانه‌های ترویج واپس‌گرائی و تبلیغ موهومات گردد.

بخشدگی برای زندگی بهتر، نه ترحم برای درج‌زدن!

دوستان به شما و هواداران می‌گویم که: برای ماندن باید رو به تکامل داشت، هیچ‌گفته و کتابی و هیچ انسانی تکمیل نیست. همه چیز را همگان از مطالعات همه‌جانبه به‌دست می‌آورند نه تنها مکتب دینی! این دین یا آن دین، این روش یا آن روش.

مدرسین مسئول: کسی که اسم خود را در صدر مقاله یا کتاب می‌نویسد، یقیناً معتقد است، و از انتقاد هراسی ندارد، چون انتقاد منطقی را می‌پذیرد.

هدف نگارنده افراد نیستند، هدف آگاهی دادن و مخالفت با بلای ویرانگر تعصب است. نگارنده روش تبلیغ و تدریس به اصطلاح مذهب‌یون خالی از منطق را، موجب تفرقه و عقب‌ماندگی کل جامعه می‌داند.

چنانچه حسن نیتی در میان باشد، شما نیز می‌توانید، معلومات مفید جوانان فارغ‌التحصیلی را که سالهای متمادی عمر عزیز خود را در مکتب و فرهنگ به اصطلاح مذهبی گذرانده است را، با فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها، مقایسه بفرمائید، تا دریابید کدام معلومات و آگاهی‌ها موجب بقا و پیشرفت و تامین خوشبختی امروز و فردای جوانان و جامعه خواهد بود، کدام موجب واماندگی و فقر علمی و معنوی و اقتصادی؟

امروز ماده‌گرائی دارد جوامع معنوی جهانی را تهدید می‌کند و دین‌گرایان سُرنا

را از سر پهنش باد می‌کنند، تحمیل عقیده نیز نتایج معکوس دارد و خواهد داشت. قوانین کشدار مذهبی به دور از قوانین کشوری، چهار چوبه اجرائی یک نواخت ندارد و نمی‌تواند داشته باشد به همین دلیل است که هر گروهی به سود مقاصد خویش، آنها را وسیله ارتزاق و تامین قدرت اجرایی خویش قرار داده‌اند.

شما خوب می‌دانید وقتی که تئوری‌های انیشتین در بدر، در ابتدا مورد تأیید جامعه علمی دنیا قرار نگرفت و نفهمیدند او چه می‌گوید! گفت: اگر تئوری‌های من با گذشت زمان درست از آب درآید آلمانیها خواهند گفت. من آلمانی‌ام و فرانسوی‌ها خواهند گفت من متعلق به بشریت‌ام! ولی هرگاه فرضیات من اشتباه باشد، فرانسوی‌ها خواهند گفت من آلمانی‌ام و آلمانی‌ها خواهند گفت من یهودی‌ام!! بدبختانه همانطور که فال بینان، حیوان پرستان و جادوگران در میان بت پرستان چند خدائی و امثال آنها در سه هزار و سیصد سال قبل، ارمغان یکتاپرستی و ملت بشارت دهنده آن را رقیب خود دانستند.

هنوز دنیا، همراه با ادیان توحیدی معتقد به باورهای مشترک یکتاپرستی، یهودی، حتی کتاب مشترک مورد تأیید افتخار و استناد خود را به صورت رقیب نگریسته‌اند، و بعد از حدود یکصد و پنجاه نسل! در هر مکان و موقعیت مقتضی، به پاداش ارائه توحید و برهم زدن بساط‌های جادوگری و غیره، مشکلات دنیا را به این سنگ روی یخ تاریخ نسبت می‌دهند.

حتی وقتی که واهی بودن دائمی تبلیغات بیهوده، آنها منجر به شکست و بدبختی خودشان می‌شود باز یهودی را مسئول می‌دانند. در چنین دنیایی شما نخواهید توانست علم علما و مفسرین دو هزار سال قبل را تدریس کنید.

به طوری که گفتم چنانچه برادران رایت به دنیا بیایند و هواپیمای هشت صد نفری را به بینند شوکه خواهند شد، علم آن روز آنها به درد ساختن هواپیمای امروز نمی‌خورد علم امروز هواپیما سازی، تکامل یافته کشف آنهاست اما کسی کتاب آنها را تدریس نمی‌کند.

نگارنده به طور مطلق با هر دو افراط‌گری دین داری و بی دینی مخالف افراد سنین نگارنده نیز به زودی کنار خواهند رفت این شما قشر میان سال موفق

بسیار لایق هستید که وظیفه دارید و قادرید با مطالعه دو روش افراطی و تجربیات گذشته، طریق موازنه موافق روش پدری را همراه با پیش رفت زمان برگزینید.

واپس گرایان، بدون کمک مردم هیچ‌اند. شما قادرید طریق تعادل را به ایشان دیکته و آینده و حال جامعه را از گسیختگی برهانید. واپس‌گرا از طریق توسل به موهومات، به احساسات شما وارد می‌شود، نه از طریق منطق! و چنانچه شما نیز تحت تأثیر ایشان قرار گیرید، بیش از دیگران به جامعه و فرزندان مغزشوئی شده مذهبی خود لطمه خواهید زد و وقتی به این حقیقت پی خواهید برد که فرزندان مغزشوئی شده خود شما، شما را نیز قبول نخواهند داشت.

به هیچ وجه نباید به تدریس موهومات کمک کرد ولی از طریق کمک مشروط می‌توان فرهنگ واپس‌گرائی را از این مدارس دور کرد. هدف خوب خودتان را با نیت خیر خود تطبیق بدهید، هیچ فرزندی به هر نامی نباید به گمراهی برود. هیچ فرد متعدالی با تحصیل علم و کمک به محصلین مخالفتی ندارد واپس‌گرایان و کتاب‌های مورد قبول ایشان را از مدارس دور کنید. آنگاه خواهید دید که همه با شما خواهند بود، به دلیل نداشتن مقدمات مالی، هیچ دانشجویی نباید خرافاتی بماند و خرافاتی بپوشد، تحت تأثیر مظلوم‌گرایان قرار نگیرید. با جرأت است که می‌توان خطایای گذشته و حال را جبران کرد نه تنها به امید هشم (خدا) ماندن و تکرار کردن مداوم.....

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
شما می‌گوئید معلمین و روسای این مدارس حُسن نیت دارند، من ضمن تأیید نظرتان به شما می‌گویم: چون عقاید ایشان با سوء تعبیر و سوء تدبیر همراه است حُسن نیت ایشان هیچ تفاوتی با سوء نیت ندارد.

شرط خوبی نیست تنها جان من گفتار خوب

خوبی گفتار داری؟ بایدت کردار خوب

گر ترا تعمیر این ویران عمارت لازم است؟

باید از بهر مصالح آوری معمارخوب

رؤسا و معلمین این مدارس، خودشان فارغ‌التحصیل مکتب واپسگرایانند. اینها بی‌تقصیرند چون خود نیز از کودکی اسیر مروجین و معتقد به موهومات بوده و هستند، در این مدارس، حق تقدم استخدام به مکتبی‌ها داده می‌شود. آیا از درخت بید می‌توان انتظار سیب داشت؟ که شما به امید سیب از آن پرستاری می‌کنید؟ فرهنگ واپس‌گرائی را باید از مدارس دور کرد تا از جامعه هم دور گردد، در غیر این صورت، زحمات بی‌شائبه شما نتیجه‌ای خلاف خواسته‌های شما به بار خواهد آورد.

می‌گویند انبیا از آینده خبر آورده‌اند. تاریخ، از گذشته، جوامع، چگونه خواهند توانست فردا را بسازند، چنانچه به زعم بعضی مانند هلاخا! بگویند همه چیز داریم! و علم امروز را کسب نکنیم؟ شناخت دلائل مصائب و مشکلات گذشته و پیوستگی آنها با زندگی امروز و فردای ما شرط اساسی زندگی بهتر فردای فرزندان است. در دنیایی که همه چیز دارد، جز عدالت، آیا می‌توان تنها با توکل به دین از طوفان‌ها گذشت؟ وای که چه دردی است تجربه نگرفتن، و چه رنجی است دانستن و نخواستن، و چه بدبختی است تعصب ورزیدن. آری فرضیه غلط، چون فلان کتاب را داریم همه چیز داریم بدون سابقه نیست، سنگ دین را از جلو پای آگاهی برداریم. در کتاب اخبار الحکمت چاپ مصر صفحه ۳۳ و معجم‌البلدان صفحه ۲۴۳ نوشته شده است.

«پس از یورش اعراب به ایران و دیگر کشورها، هرچه کتاب و ماندگارهای علمی بود به آتش سوزانده یا به آب افکنده شد. در فتح مصر، وقتی عمرو بن عاص به ذخائر علمی اسکندریه دست یافت، از عمر بن خطاب خلیفه دوم در باره آنها دستور خواست، پاسخ او چنین بود.

اگر در آنها مطالبی موافق کتاب خداست، استغناً حاصل است و اگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست، حاجتی بدان نیست به نابود کردن آنها اقدام کن. چون این فرمان به عمرو بن العاص رسید، شروع به پخش کتاب‌ها میان گرمابه‌های اسکندریه کرد. گفته می‌شود که سوخت شش ماه گرمابه‌ها از سوزندان کتاب‌ها فراهم شد!»

در حمله به ایران هم همین رویداد پیش آمد. سعدبن ابی وقاص، هنگامی که از عمر در باره کتاب های کتاب خانه های ایران دستور می خواهد، عمر بن الخطاب می نویسد، آنها را در آب افکنید، زیرا اگر متضمن هدایت باشد، خداوند ما را با کتابی که راهنما تر از آنهاست هدایت کرده و اگر مایه گمراهی باشد، خداوند ما را از آن بی نیاز ساخته است.» آیا می دانید امروز هیچ قدرتی قادر نیست ارزش مادی و معنوی آن گنجینه ها را تعیین کند؟

افسوس که بیماری کوری تعصب هنوز معالجه پذیر نیست و گاهی نابینایان عصاکش کوران می گرداند. و مردم خطرها را نادیده می گیرند.

تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است خدا می داند، شاید صدها نفر مانند ابن سینا بوده اند که با سوزاندن آن کتاب ها آثاری و نشانی از آنها نیست.

امروز که حتی بود و نبود حقوق بشر هم سیاسی شده، صدای پای جهل تبعیض بین ادیان حتی ادامه جنگ های صلیبی جهانی به گوش می رسد. رهبران جوامع مترقی سر به زیر برف دارند و نمی خواهند ببینند تمام قوانین مترقی امروز دنیا به وسیله واپس گرایان به نام حقوق بشر، علیه قانونگذاران آزاداندیش و پیروان آنها اعمال می شود! به هوش باشیم. ما برای از دست دادن یک نفر، هفت روز سوگواری می کنیم ولی برای خطای مدرسین جامعه، هفت نسل جریمه خواهیم داد. آیا اسطوره ها و افسانه های مملو از خیالبافی، دورانی که یک چشمی در شهر کوران چراغعلی بود! برای نسل امروز و فردا قابل اعتناست؟ که شما آنها را تدریس می فرمائید؟ اوامر ارزشمند کم داریم؟ یا علوم روز را در اختیار ندارید؟ لیاقت های شما قابل تردید نیست مدارک مورد استناد شما مردود است. جوامع برای رسیدن به نور، ابتدا باید تاریکی ها را بشناسند و اگر می خواهند بفهمند به راستی، آن چیزی که انسان ها را سالم نگه می دارد چیست؟ باید از تجربیات گذشته درس بگیرند و ببینند آن چیزهایی که موجب بیماری است کدام است. اوراق تاریخ توحش بشر، از تاریخ تمدن انسان سنگین تر است. که اولین صفحه رنگین آن، که برای عبرت ثبت گردیده، به قولی حدود پنج هزار

سال بیش! به خون یکی از دو برادر مالک مطلق جهان، آلوده گردیده! و آن روزی بود که قابیل خان برادر مظلوم خود هابیل را کُشت! چرا؟ کی اونجا بود؟ با کدام قلم؟ روی کدام کاغذ؟ با چه خط و سوادى نوشت و کجا نگه داشت که برعکس هدف ثبت این داستان عبرت آموز، الگویی شد برای برادرکُشی نوادگان بابا بزرگ ادیان توحیدی؟ و هزاران سال است هر روز در گوشه‌ای به نامی و منافعی تکرار می‌کنند و ابراهیمی و فریاد رسی نیست که تعصب آلوده به نفرت را خنثی کند و به تکرار بگوید هدف، نتیجه گیری های معقول از داستان ها جهت انسان بهتر بودن است و بقیه پوچ! مدرسین عزیز یهودی ستیز رُشد کرده‌ی دیروز، یعنی بشر ستیز امروز، به آنچه اعتقاد دارد پای بند است نه آنچه که حقیقت دارد. این طبع تعصب است. کاری به نوع دین و مرام ندارد، مگر قاتل اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل متعصبی به اصطلاح مذهبی یهودی نبود؟ آیا ایمان خالی از اخلاق او و همه مؤمنین عاری از وجدان گذشته و حال هرگز مفید و کارساز بوده؟ آری همه تروریست های تاریخ به باور خالی از وجدان خویش، ایمان کامل داشته و دارند. با ایمان بار آوردن جوانان بسیار خوب است، اما ایمان به چی؟ ایمان به وجدان؟ یا ایمان به بی وجدانی؟ مگر قاتل مهماتماکاندی متعصبی به اصطلاح مذهبی هندو نبود؟ مگر گابریل پرنشپ که در شهر ساریه و و، فرانس فریدیناند ولیعهد اطریش را کُشت، متعصب مسیحی نبود که شعله جنگ جهانی اول را روشن کرد؟ و ده ها میلیون نفر بی گناه کُشته شدند. جامعه بشری امروز جریمه سکوت دیروز خود را در مقابل یهودی ستیزی و سایر متجاوزین به حقوق بشر مانند قتل عام یک میلیون و پانصد هزار نفر از آرامنه و هشتصد هزار نفر افراد قبیله هوتو و نسل کُشی اخیر مسیحیان دارفور سودان و اخراج مسلمانان و یهودیان از اسپانیا در سال ۱۴۹۲ میلادی و امثالهم را می پردازد.

چون هیچ گاه در هیچ نقطه‌ای از دنیا با رواج تعصب نتوانسته‌اند انسان ها را انسان تر کنند، فقط توانسته‌اند به نفع مقاصد گروه یا گروه هایی خاص برای مدتی تبعیض و دوگانگی ایجاد کنند و مانند فتنه های تاریخ با هم بسوزند، همانطور که در ایام منحوس هلوکاست، ده ها میلیون نفر صید و صیاد، در جنگ

جهانی دوم در اروپا سوختند. امروز میکرب بشر ستیزی بنا به اقتضای طبع خویش، همانطور که جباران تاریخ آخرین گلوله را برای شلیک کردن به مغز خود حفظ می‌کردند برضد خود و بشریت برخاسته و بهترین راه جلوگیری نه دعاست نه روزه بلکه آزاداندیشی، آزاداندیشی ترویج محبت به جای نفرت و مجهز بودن به علم و آگاهی است. خداکسانی را خوار خواهد خواست که به جای علم به تعصب روی آورند و فرزندان خود را با آموزش های غیر عقلانی به قهقرا ببرند. چون خشک اندیشی و تعصب و ترویج نفرت به نام گروه یا دین بسی زیانبارتر از بی دینی است. بله مذهب را باید دوست داشت نه به معنای تدافعی و ترس از جهنم و ظلم کردن، به امید رفتن به بهشت! خانواده های آفت زده اطراف را ملاحظه کنید!! تا دریابید هرکس بخواهد دینداری خود را به دیگران نشان بدهد، متدین نیست متظاهر است، آری عصا برای نابینا و تظاهر و تعصب برای تاریک اندیش یک ضرورت است تا بتواند ایمان خود و دیگران را جلو پای خرافات، به هدف حفظ منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، در چهار گوشه دنیا قربانی کند. فردوسی می گوید:

تو خود دیو را مردم بدشناس کسی کاو ندارد زیزدان سپاس
 هرآن، کاو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر، مشمرش آدمی

بسیار بسیار جالب بود که خواندم فرانسوی ها ضرب المثلی دارند که براساس آن خوشبختی هر ملت نسبت معکوس با طول تاریخ آن ملت دارد. به بیانی دیگر هر قدر طول تاریخ یک ملت طولانی تر باشد مردم آن مشکلات بیشتری خواهند داشت. این باور شاید از آن رو است که ملت ها به هوش باشند که تاریخ طولانی تر، سنت ها و پای بندهای بیشتری نیز در بردارد در حالی که اوامر اولیه ثابت مانده، هرچه رسوب خرافات و موهومات کهن در بستر فرهنگ و تمدن یک ملت بیشتر باشد، نوآوری آن ملت در اثر تعصب به موهومات کمتر و کمتر خواهد شد که در این میان سهم به اصطلاح علمای افراطی، مروجین این گونه موهومات که مؤید این نظریه است، بیشتر و بیشتر نمایان می شود. در حالی که همه باید توجه داشته باشیم راه هایی که به ایمان به خدا ختم می شود، از حیث شماره

به اندازه شمار مخلوقات دنیاست و این فرد، فرد ما هستیم که باید مطالعه و راه خود را تعیین کنیم.

در قدیم اکثریت مطلق مردم بی سواد بودند و معانی اوامر و غیره را نمی فهمیدند و لاجرم از ملای شهر خود که، در شهر کوران چراغعلی بود سؤال می کردند و هر خوب و بدی را که او می گفت، مانند وارثین امروزشان، حقیقت می پنداشتند و تصور می کردند و می کنند چنانچه انجام ندهند گناه کرده اند!!
دردا و دریغا که در این بازی خونین بازچه ایام، دل آدمیان است

و این بازی، متأسفانه ادامه دارد. چقدر زیبا در زبور داود گفته شده است که پروردگار، خود را با تمام نیرویش آشکار نکرده، بلکه به نسبت نیرو و توان هر فرد، براو ظاهر می شود.

برتراندراسل فیلسوف انگلیسی می گفت: من نمی دانم در دنیائی که پیوسته کوچکتر می شود و جمعیت آن دائماً افزایش می یابد، چطور مردم می توانند اینقدر از یکدیگر دور و با یکدیگر بیگانه باشند. در دنیائی که پیش بینی می شود در آینده به چند مملکت از جمله کشورهای متحده آمریکا، اروپا، آسیا و آفریقا و غیره تبدیل و در آینده دورتر، حکومت جهانی تشکیل گردد.

هندوستان را نگاه کنید، در قرن پانزدهم، در شهر احمد آباد ایالت گجورات معبدی متعلق به هندوها وجود داشته بعد به دست مسلمانان خراب و به روی همان معبد مسجدی به نام مسجد بابری ساخته شده چند دفعه دست به دست شده اخیراً چون شایع است مجدداً معبد ساخته شود در ظرف مدت کوتاهی، حدود سه هزار نفر از این طریق کُشته شده اند از جمله افراد بی شماری را زنده زنده سوزاندند.

اروپا را نگاه کنید، بعد از اینکه طی قرن‌ها، میلیون ها نفر اتباع خود را برای حفظ یا تصاحب مرزها یا دین و مرام به خاک و خون کشاندند، فعلاً بیست و هفت کشور با امضا قراردادی، که برای پیش گیری از کشاکش نامبارک دینی، موافقت کردند حتی نام خدا در آن گنجانده نشود! با افتخار می گویند ما همه دارای یک

پارلمان یک وزیر دفاع یک وزیر خارجه یک قانون و یک پول رایج و یک مرز مشترک هستیم! بدبخت آنها که به تشویق پاپ‌ها و شاهان و شوالیه و کشیش‌ها دیکتاتورها، دیوانه‌ها کُشتند و کُشته شدند!

سر برآورند ببینند غالب کدام و مغلوب کدام؟ مرام کدام؟ نام کدام دین کدام و مرز کدام؟ نژاد کدام؟ رنگ کدام؟ و این ۲۷ کشور اروپائی بنیانگذاران حکومت‌های منطقه‌ای جهانی! مانند باشگاه‌های ورزشی عضو واجد شرایط می‌پذیرند و همه سر و دست می‌شکنند حتی ترکیه نیمه اروپایی و اسرائیل آسیائی هم می‌گویند انا شریک! بدبخت‌تر آنها که تحت تأثیر مغز شویی، هنوز در همین اروپا، برای استقلال! منطقه باسک اسپانیا، یا برای دین در ایرلند با سلاح‌های زنگ خورده دینی و وطنی می‌کُشدند و کُشته می‌شوند، بدون آنکه قادر باشند عینک سیاه خود را بردارند و ببینند آن کاروان و کاروانیان گذشتند!

امروز رهبران پارلمان اروپا یعنی سومین پُر جمعیت‌ترین مملکت دنیا، دارای جمعیتی حدود پانصد میلیون نفر، به عنوان اولین قدم، بیش از چهار هزار و پانصد نفر مترجم استخدام کرده‌اند که در بدو امر زبان یکدیگر را بفهمند!! آدمیان برای تفاهم متقابل، ابتدا به درک زبان یکدیگر احتیاج دارند. وقتی زبان فردی یا کتابی را ندانیم، چگونه می‌توانیم ادعای وابستگی معنوی و منطقی داشته باشیم؟ وقتی که، مانند امروز اکثریت مطلق پیروان ادیان، زبان دین خود را خود نمی‌فهمند چگونه قادر خواهند بود از روی عقل و درک خود، نه با حرف و پیغام و احساس، دوست داشته باشند و بدون آنکه خود بدانند، دیگران را نیز به این دوستی طوطی وار تشویق یا تهدید نمایند! دوزیستی و ناتوانی مزمن تا کی؟ از یک دانشجوی مکتب مذهبی وابسته به خودم! محصل عالی مقام! یشیوا که سالها در آنجا به اصطلاح تحصیل کرده سؤال کردم زبان عبری بلدی؟ گفت خیر!! شما هم سؤال کنید؟ بله تعلیم موهومات حق تقدم داشته و دارد!! و این دانشجو باید هر روز از زبانی ترجمه و تفسیری متفاوت بشنود! تا فارغ‌التحصیل!! گردد.

می‌گویند: برای اینکه جهان به بدی گراید، کافی است که مردمان لایق کاری نکنند. لااقل فرزندان را بیدار کنیم و بگوییم. شیپور بیداری، علم است نه دین!

چون دین امر عمومی نیست، امری است کاملاً خصوصی، حتی فردی، بین انسان و خدا.

مدرسین عزیز، به حکم طبیعت هر از چندی اجباراً باید نمره عینک ها را بالا برد (یا قرنیه را عمل کرد) والا نخواهیم دید، و کور باقی خواهیم ماند سالهای گذشته بچه ها عینک نداشتند، نه اینکه لازم نداشتند، قبل از سال ۱۹۲۵ که عینک های امروزی به دنیا عرضه شود اغلب مردم دنیا در میان سالی نمی توانستند بخوانند اکثریت عینکی متفکرین امروز را ملاحظه بفرمایید تا دریابید مقدرات گذشتگان و فقر امکانات کسب معلومات آنها در چه حد بوده است. امروز حتی در کودکانها بسیاری از بچه ها عینک دارند، آن روزها هم عینک لازم داشتند عقل ما نمی رسید، اقرار کنیم همه جایز الخطا هستیم. حفظ اوامر و آداب و رسوم هیچ دین و گروهی منوط به مردود دانستن دیگران نیست.

آیا آیندگان همانطور که ما از مردم عصر حجر یاد می کنیم، نخواهند گفت که در زمان ما مردمانی بودند که با دارا بودن میلیون ها کیلومتر زمین برای مثنی خشت و گل و سنگ جوانان دلبند یکدیگر را به کُشتن می دادند؟ آیا کنیسا، مسجد، کلیسا یا معبدی را که امروز ساخته شود نمی توان مقدس شمرد و گذشته ها را آثار تاریخی تمدن جهانی شناخت؟ آیا خاطره یا آثاری از ویرانی هزاران کنیسا، کلیسا، مسجد مهرابه و سایر مکان های مقدس ادیان به دست کمونیست ها و قشریون مذهبی باقی مانده؟

مگر کلیسای عظیم کوردوبای اسپانیا قبلاً مسجد نبود؟ مگر مسجد بزرگ آیا صوفیه اسلامبول، کلیسا نبوده؟ که هنوز موزائیک شمایل حضرت عیسی در دیوار مسجد نقش بسته است مگر جان یک نفر ارزش این دنیا را ندارد؟ نمی دانم جز این که از بزرگترین فیلسوف شاهد بیاورم،

از افلاطون پرسیدند چگونه زندگی کردی؟ (مانند رباعی معروف خیام) گفت به اضطرار و اجبار آمد، منحیر زیستم و اینک به اکراه از آن بیرون می روم و اینقدر معلوم شد که هیچ معلوم نشد.

آورد به اضطرارم اول به وجود جز حیرتم از حیات چیزی نه فزود

ماندیم به اکراه و نگفتند چه بود؟ زین آمدن و بودن و رفتن مقصود!
بسیاری توجه ندارند تا زمانی که همه جوامع، دیگران و علائق طبیعی مورد
احترام ایشان را محترم نشمارند ایشان نیز آنان را محترم نخواهند شمرد و

حفظ اوامر و آداب و رسوم هیچ جامعه‌ای منوط

به مردود دانستن عقاید دیگران نیست

همانطور که بقای هیچ معبدی بستگی به فنای عبادتگاهی دیگر ندارد.
کنفوسیوس می‌گوید: ما زاینده افکارمان هستیم، افکار ما همه چیز ماست، ما همان
می‌شویم که فکر می‌کنیم. به فرزندان آگاهی بدهیم تا اجازه ندهند به نام دین یا
مرام آنها را به بیراهه ببرند، هیچ دین و مرامی بالاتر از انسانیت نیست.
بدگویی‌های زهرآگین بومی و بدفهمی‌ها اساس اکثر سوء تفاهم‌هاست.
مدرسین عزیز، به عقید من هیچ کس را نمی‌توان از داشتن اعتقاد منطقی منع
کرد، ولی این دلیل نمی‌شود که هرکس معتقدات خود را حقیقت مطلق بدانند و
هرکس را موافق و له خود نبینند، علیه خویش بنامد و به قیمت از هم پاشیدن
خانواده‌ها در زندگی دیگران دخالت کند و به نام ثواب واهی خصومت بورزد،
هیچ تفاوتی بین تاریک اندیش این گروه و آن گروه نیست. وای به حال خانواده
و جوامعی که تحصیل کرده‌های افراطی پیش‌آهنگ‌عامیان‌تُندرو باشند و
آزاداندیشان، خاموش بمانند.

کسی که به حد تعصب به دین معتقد شد نیروی درایت خود را

نادیده خواهد گرفت

ایمانوئل کانت می‌گوید: انسان دو مقیاس سنجش حقیقت را دارد. یکی عقل
خود، دیگری عقل افراد دیگر که از نقطه نظر متفاوتی به آن مسئله نگاه می‌کنند.
همه جوامع باید یاد بگیرند دیگران نیز محقند. دارا بودن تحمل عقاید منطقی

دیگران نشانی از متمدن بودن است.

برای زیستن می‌توان به حقیقتی معتقد بود ولی فاجعه زمانی آغاز می‌شود که کسانی آنچه را خود بدان معتقدند، حقیقت محض انگارند و دیگران را هیچ پندارند. این تعصب است، کسی که به حد تعصب و خشک اندیشی به دین معتقد شد، نیروی درایت خود را نادیده خواهد گرفت و گفته‌ها و نوشته‌ها را با نیروی احساس نه هوش و بینش انسانی‌اش پذیرا خواهد شد، همانگونه که پاسکال می‌گوید: احساس دلائل دارد که عقل از آنها بی‌خبر است. بله گذشته، مکان یادگاریها، آینده مقام امیدها، حال جایگاه کوشش برای فهم بهتر تکلیف هاست. همه چیز باید مطابق زمان تفسیر شود. تفسیرات نامطلوب را از خانه و ذهن بچه‌ها دور کنیم.

ناپلئون می‌گفت: از کسانی بترسید که ظاهراً با شما موافقند ولی آنقدر شهامت ندارند که عدم موافقت خود را آشکار بگویند. تنها دو دوزه بازان خطا کارند که انتقادات سازنده را مبارزه با دین جلوه می‌دهند. بهتر است همه انسانها، ایمان قلبی خود را بدان حد قوی کنند که تبدیل به تنفر از دیگران، اعم از مذهب یا گروه خودی و غیرخودی نگردد و این است راه انسانیت و رستگاری. مسائل امروز دنیا به همه افراد جوامع مربوط می‌شود نگاه را از صورت قضایا برداریم و به محتوا بنگریم. خط قرمز منافع جوامع آلوده شدن به تعصب دین نیست که مانند استخوانی بیخ گلوی جوان را بگیرد که نه بتواند آن را فرو دهد نه قادر باشد آن را برگرداند، از آنها که دعاهایشان مستجاب است، ضمن التماس دعا، درخواست دارد، برای ازدیاد درک اوامری دعا کنند که اجرای آنها در حد معلومات و توانایی‌های امروز افراد بشر است.

دوستان: همانطور که بسیاری از بیماری‌های انسان امروزی در اثر عوارض جانبی مصرف داروهای گوناگونی است که مردم به امید معالجه از آن استفاده کرده‌اند.

توصیه‌های غلط پیش‌گیرانه بسیاری از مروجین دیروز و امروز است که موجب تفرقه و دین‌گریزی شده.

قدرت تکامل و پیشرفت تمدن قابل پیشگیری نیست. بہتر است با حفظ تعادل با آن ہمگام شد تا باقی ماند.

ایمان را در سراب دیدن و به امید دعا فقر را توسعه و گدائی را بہ نام ثواب کردن خطاست، دین و قانون ہم از خودگرمائی ندارند عقل و برداشت صحیح انسان ها بہ آنها گرمی می بخشد از تفسیرها نیز بہ تنهایی کاری ساخته نیست، نہ می توان همه آنها را خوب دانست، نہ می توان اجرا کرد. بسیاری از زعمای واپس گرایان، جوامع مردم را ابزار جامد، و یا صغیر می پندارند بہ گونه ای کہ بزرگ آنها آنقدر مردم را عقب مانده می پندارد کہ در ایام انتخابات اعلان می کند هرکس بہ حزب او رای بدهد، بہ بہشت خواهد رفت!!

گفتن چنین مهملاتی برای تامین منافع شخصی دور از انتظار نیست، تاسف آنجاست کہ گروهی این تراوش های مهمل را بہ نام دین قبول می کنند و بہ امثال او کمک می دهند! و برای اجرا یا لغو موهومات از امثال ایشان کسب تکلیف می نمایند!!

ملت یهود طی تاریخ توانسته است بسیاری از مشکلات خود را برطرف کند، جز مشکل کمبود جمعیت را. در تمام دنیا حرف های بی جا بہ نام دین موجب می شود بسیاری جرات کنند خدا و اصل دین خود و دیگری را مورد سؤال قرار دهند و از دین بگریزند اینگونه افراد بہ دین دیگر نمی پیوندند بی دین می شوند چون آسمان را در همه جا یکرنگ می بینند!!

سرکردگان این گروهها فرزندان افراطیون دیندار یا بی دینند نہ متعادلین شما مسئولید.

کم شدن ہر سالہ جمعیت یهود دنیا، گواہ آنست اینگونه افراد چنانچہ در دین خود بمانند ہم همانند پیروان کشکی!! خواهند بود! راستی کشکی یعنی چه؟ حرف مفت یعنی چه؟ بسیاری حرف مفت می زنند ولی مفتی حرف نمی زنند. بی معنی یعنی چه؟

می گویند در ایران قدیم آخوندی بوده بہ نام آخوند ملاکشک! داروغہ شهر کہ

به او ارادتی داشته، روزی او را غمگین می‌بیند، سؤال می‌کند. چی شده؟ آخوند می‌گوید از این لقب کشکی متأثرم!!

داروغه حکم می‌کند از این به بعد هرکس آخوند را ملاکشک خطاب کند صد ضربه شلاق! (شلاق هم همیشه هم گام دین رُشد کرده و یکی از وسائل ترویج دین واپس گرایان بوده و هست، شلاق مالی! شلاق چرمی! شلاق اتهام! شلاق...) همه باید او را آخوند ملافاضل بنامند! پس از چندی داروغه مجدداً آخوند را غمگین می‌بیند و از او سؤال می‌کند مگر مردم تو را آخوند ملافاضل خطاب نمی‌کنند؟ می‌گوید بله مردم دیگر نمی‌گویند آخوند ملاکشک، ولی جمله آخوند ملافاضل را به گونه‌ای تلفظ می‌کنند که همان آخوند ملاکشک است!!

به‌عذر توبه، توان رستن از عذاب خدای

و لیک می‌نتوان از زبان مردم رست

مدرسین مسئول چنانچه شما بخواهید از طریق داستان‌ها و اسطوره‌های کودکانه مردم را دیندار کنید هرگز ایشان ملافاضل نخواهند شد و ایمانشان هم کشکی خواهد بود و حرف‌های مفت را تکرار خواهند کرد! مفت یعنی چه؟

می‌گویند در دوره قاجاریه زمانی که مخبرالدوله تلگراف مورس را به ایران آورد مردم به تلگراف باور نداشتند و حاضر نبودند با پرداخت حرفی پنج شاهی از تلگراف برای ارسال پیام‌های خود استفاده کنند!

مخبرالدوله قیمت را به حرفی صنار تنزل می‌دهد باز هم مردم استقبال نمی‌کنند.

روزی مردم می‌بینند اعلان بزرگی بر سر در تلگرافخانه نصب شده: ارسال تلگراف تا بیست حرف، مفت!

مردم به طمع حرف مفت یعنی ارسال بیست حرف مفت و مجانی! هجوم می‌آوردند و بعد از دریافت جواب، کم‌کم اعجاز آن روز تلگراف را باور می‌کنند. چند روز بعد می‌بینند اعلان دیگری بر سر در تلگرافخانه نصب شده که دیگر حرف مُفت قبول نمی‌کنیم!! از آن روز کلمه حرف مفت و کشکی! وارد فرهنگ لغات فارسی می‌شود و آنها که قبلاً حرف‌های نامربوط می‌زدند حرف مفت می‌زنند!

چه در باره دین چه سیاست چه مادر شوهر!! آری با مغز شویی می‌توان جوانان را اسیر کرد، قلم‌ها را می‌توان شکست، این نوشته یا سایر نوشته‌های مخالفت با واپس‌گرایی را از ترس واهی، یا به دلیل هم‌فکری با ایشان، چاپ نکرد، دهان‌ها را می‌توان بست ولی قلم تاریخ را نتوان شکست و دهان تاریخ را نتوان از گفتن بست، زمانی تُندرویهایی مذهبی متوقف خواهند شد که واپس‌گرایان، در اثر مخالفت جدی مردم، به کسب آگاهی بیشتر بپردازند تا دریابند دینداری در انحصار یک فرد یا گروه نیست و مذهبی به معنای تُندرو بودن در مذهب نیست، در هم‌گامی با زمان و انسان بهتر بودن است و بقیه هیچ.

چنانچه دانش اجدادی جوامع با بینش روز ادغام گردند یکدیگر را تکمیل می‌کنند و فهم دین را نیز متعادل می‌سازند. برای رسیدن به این مرحله، باید از صافی دانش موجود گذشته‌نه داستان‌ها و اسطوره‌های فاقد هویت علمی به نام این دین یا آن فرقه، کودک انسانی محتاج دارا بودن الگوی انسان‌های والاست، چون انسان بیش از خواندن و شنیدن از دیدن یاد می‌گیرد.

آنچه جوامع را در خطر قرار می‌دهد و از درون بی‌ثبات می‌کند، یک سونگری و ناتوانی در تطبیق دادن خود با روزگار مُدرن و ترویج بدگویی و فاجعه نفرت از دیگران در مدارس و خانواده‌ها است نه بی‌دینی، افرادی راه بهتری را به سوی دین انتخاب خواهند کرد که آزادانه تحت تأثیر عقل خود، بدون مخلوط شدن با احساس و تبلیغ، درک کنند که همه انسان‌ها با هم متفاوتند، منتهی در این میان به‌گفته خیام نیشابوری.

قومی متفکرند در مذهب و دین جمعی متحیرند در شک و یقین
ناگاه منادئی در آید ز کمین کی بی‌خبران راه نه‌آست و نه‌این
واپس‌گرایان به عنوان اولین اقدام بهتر است به مصداق شعر سعدی:

چون نداری کمال و فضل آن‌به که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان کند رسوا جوز بی مغز را سبکباری
به آنها که مهملات را به نام دین تکرار می‌کنند می‌گوییم:

گوهر چو دست داد، به دریا، چه حاجت است وقتی که شما اصل اوامر تورا را

در دست دارید به تفسیرهای بیهوده چه احتیاج است

به قول ریاکار پیمان دوست بشکستی

ببین از که بریدی و با که پیوستی

تاندانی که سخن عین صوابست مگوی

و آنچه دانی که نه نیکوش جوابست مگوی

متأسفم که قادر نیستم نمونه هایی از مهملات به اصطلاح دینی واپس گرایان را تکرار کنم.

خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست پرده ای بر سر صدعیب نهران می پوشم
یهودی در اثر تحمل مشکلات، به سختی دریافته است که سقوط اجتناب ناپذیر
است، ولی در حال سقوط و منزوی ماندن در حکم نابودی است ما چنانچه به خواسته
واپس گرایان، به استناد تغییر ناپذیری سنت های دینی در قفس خود ساخته بمانیم و از
آن بدتر جوانان را در مکتب نگه داریم به قهقرا خواهیم رفت، بیائید یگانگی را در فهم
عینی واقعیات بپذیریم نه از تفسیرات و نقل قول ها، تا دریابیم.

بهر است دین را نه تنها به عنوان آرثیه، بلکه به عنوان

ودیعہی قابل تکامل پذیرفت

روزگارانی بوده که انسانها را به پای بتها، خدایان آفتاب، مهتاب، حتی
برای لبخند به لب آوردن گلادیاتورها یا آدم خورهای شاهان و نرون ها، به دست
و تیغ جلادان یا با چنگ و دندان حیوانات درنده، قربانی می کردند، حتی
می خوردند. منادیانی آزاده ندا در دادند به جای این انسان های نگون بخت
حیوانات را قربانی کنید، حتی زنده بسوزانید! امروز فرهیختگانی از میان همه
دین ها برخاسته اند و به نام انسانیت و حقوق جانداران می گویند، ای بی خبران
راه نه آنست نه این! پیرو همان فرضیه اولیه دفع بلا یا رفع گناه و کنترل باد و
باران، توسط قربانی نمودن انسان های اولیه، خون حیوان بدبختی را به این نام
ریختن، همان قربانی نمودن تعدیل شده انسانها به پای بت ها است، که سر بریدن

انسان های نכון بخت امروز، به دست اشرار نیز ریشه در رسوبات آن دارد. این گونه درخواست ها که هیلل پیشگام آنها بوده، جرقه‌ای از خورشید بسیار دور تکامل نیست؟ که می گویند بدست آوردن دل ناتوانی هزاران بار نیرویش بالاتر از کُشتن حیوانات است. بیش از دو هزار سال قبل، با جایگزین نمودن عبادت به جای قربانی، (چنانچه متولیان بگذارند) تمام قوانین و دستورهای مفصل تورات مقدس مربوط به قربانی نمودن حیوانات به پیروی از زمان متوقف گردید، «خداوند فرمود من از شما نه ذبیحه‌ی ظلم نه قربانی، بلکه اعمال نیک و سخنان دامت آمیز، توبه و انابه می‌خواهم و چنانچه گفته شده با اعمال و سخنان خود، بسوی خداوند بازگشت نمایید»

دوستان: افراد هدف نیستند، با تفکر غلط باید مقابله کرد. یک فرضیه غلط ولو اینکه صدها میلیون نفر قبول داشته باشند، چیزی از خطا بودن آن کم نمی‌کند. آیا می توان باور کرد همان خدایی که موهبت های چون عقل و منطق را به ما ارزانی داشته، قصدش این بوده که بدلیل تقلید از این و آن از کار برد آن خودداری کنیم؟

در اثر بهره‌مند شدن از فوران اطلاعات جهانی و تجربیات زهرآکین گذشته و حال خوشبختانه امروز می‌بینیم بسیاری از فرهیختگان مذاهب، اعم از مرید و مراد دریافته‌اند که بدترین شکل ضربه زدن به یک امر خوب دفاع غلط از آنست. مصلحت امروز جامع و محبوبیت مدرسین در آزاداندیشی و دوری از موهومات و مروجین آنهاست. که آزاداندیشان، فریاد برآورده‌اند وقت ورق زدن اوراق سیاه کتاب های مفسرین مورد استناد مروجین موهومات و منع تدریس آنها نیست و زمان ترویج علم و آگاهی و محبت است.

آن گونه که جناب ربای اذراخیان مرجع مطلع واجد شرایط طی مقاله مندرج در مجله معتبر پیام شماره ۵۳۷ صفحه ۲۰، تحت عنوان «قربانی کردن مرغ و خروس عمل بت پرستان است.» در باره قربانی کردن، شجاعانه می‌گویند: «بیاید با هم این فرصت را از دست شیادان بگیریم که با تبلیغ در باره انجام قربانی موجب هتک حرمت جامعه می‌گردند.»

در تایید نظر جناب ربای آذراخیان باید گفت شیاد در تمام جوامع در تمام نقاط دنیا وجود داشته و دارد. در دوران تفتیش افکار اروپای قرن پانزدهم، کشیش های شیاد به تصویب پاپ سهم بهشت به مردم می فروختند! و بازار گرمی داشتند. شخصی که از اعمال ریاکارانه ایشان دل خونی داشت، برای خرید شش دانگ جهنم نزد پاپ رفت و با پرداخت حق البوق کتباً کل جهنم را خرید! فردای آن روز رسماً به مردم اطلاع داد که من کل جهنم را خریداری کرده ام و هرگز کسی را اجازه ورود نخواهم داد. بی خودی از ترس جهنم به عنوان خرید سهم بهشت، پول به جیب ریاکاران نریزید! بدینوسیله دکان کسب روزی ایشان را بست! آری.

شکم، بند دست است و زنجیر پای شکم بنده، کمتر پرستد خدای در گذشته به ژله می گفتند لرزانک!

یکی گفته بود لرزانک بخور به تو قوه می ده! طرف گفته بود بابا این لرزانک نمی تونه خودشو نگه داره و دائماً با هر حرکتی می لرزه چطور می تونه منو نگه داره؟ در عجب قدرت مغز شوئی یعنی تحمیل عقاید پوچ لرزان، چگونه طالبین را به امید قوه تحت تأثیر قرار می دهد؟ بسیاری از دشمنان فلسفه قبول ادیان را حس ترس از مجهول دانسته اند. متولیان ادیان نیز از طریق همین ترس از مجهول، کوشش کرده اند انسان ها را از مجهولاتی مانند بهشت و جهنم و رفع بلا یا از طریق چشم زخم و قربانی بترسانند تا مردم برای رفع مجهولات فراوان زندگی، مانند مظفرالدین شاه که در موقع رعد و برق، به زیر عبا ی سید بحرینی می رفت! به آنها پناه ببرند.

بله چنانچه با همکاری مدرسین فراوان ادیان، اجرای اوامر دینی طی قرن ها مانند قوانین جوامع متمدن با زمان هم آهنگ می گردید، دنیای بهتری داشتیم. اطمینان دارد به حکم انسانیت، همان گونه که برده داری، مورد تأیید ادیان! بدون امتیاز گرفتن هیچ یک از مذاهب، فقط به امر تمدن! منسوخ گردید منع بیگانگی ها نیز به همراهی بهارانی خالی از نفرت و آراسته به اخلاق به قیمت بسیار گزافی روزی در ایام نسل های آینده در مسیر تکامل غیر قابل کنترل بشر، فرا خواهد رسید به امید آن روز که ما امروز وظیفه پایه گذاری آن را داریم!

نتیجه‌گیری

مدرسین گرامی،

مسلم است که مردم دنیا در اینکه خوشبختی اساس زندگی است متفق‌القولند اما در اینکه از چه راهی، به آن برسند توافق ندارند. اینجاست که پای قوانین و عقاید و روش‌های مختلف پیش می‌آید.

ایشین می‌گوید: هیچ قانونی نمی‌تواند نیکوتر از مجریان آن باشد. چون بهترین قانون مذهبی یا غیر مذهبی در دست اشخاص ناآگاه با بدترین قانون تفاوتی ندارد، آنچه خانواده‌ها را امروز در خطر قرار می‌دهد و از درون بی‌ثبات می‌کند ناتوانی در تطبیق دادن خود با روزگار مُدرن است نه بی‌دینی.

امروز با توجه به تضادهای سنتی فراوانی که در جوامع پراکنده ادیان دنیا دیده می‌شود، بیشتر روشن می‌گردد که یهودیت تنها یک مذهب نیست، یهودیت تمدنی است ارزشمند، مانند سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌های باارزش چند هزار ساله. بطوری که می‌بینیم، اکثریت برندگان جوایز علمی نوبل، مذهبی نبودند و نیستند ولی خود را بسی بیشتر از مذهبیون، وابسته به این تمدن می‌دانند و از هیچ‌گونه کمکی حتی فدای جان خود برای تعالی بشریت و علم دریغ نداشته‌اند. چون دریافتند راهی جز احترام متقابل با تمام ملل و فرقه‌ها نیست و دینداری در دارا بودن وجدان و انسان بهتر بودن است و چنانچه دانش اجدادی جوامع با بینش روز ادغام و تطبیق گردد، یکدیگر را تکمیل می‌کند. برای رسیدن به این مرحله باید از صافی دانش موجود گذشت نه اینکه به پیروی از داستان‌ها و اسطوره‌های فاقد هویت علمی به نام این دین یا آن فرقه پرداخت.

روش ایشان، تحصیلات ایشان، اعمال و عقاید خالی از تعصب ایشان مانند آزاداندیشان همه ادیان با تمدن روز و محیط زندگی ایشان همراه بوده که توانسته‌اند با بهره‌برداری آبرومندانه از موقعیت‌های تحصیلی، اقتصادی و

اجتماعی به پیشرفت های قابل توجه از جمله دریافت جوایز نوبل برسند.
ربای مردخای کاپلان بنیانگذار روش Reconstructions در کتابی به نام
University of Judaism پایه ریز دانشگاهی به همین نام بوده، این نظریه را ارائه
داده که یهودیت مجموعه‌ای است شامل:

۱- مذهب و دین یهود.

۲- تمدن یهود

۳- فلسفه و عرفان یهود

شرط رسیدن به این تمدن نه دینداری است نه بی دینی، بلکه تنها فهم اوامری
مانند ده فرمان، و هم نوعت را مانند خودت دوست مدار و تطبیق دادن آگاهانه
قوانین و سنت های جوامع با تمدن روز است. اینان معتقدند آگاهی و دانش این
تمدن و سایر تمدنهای ارزشمند بسی با دوام‌تر از تنها اعتقاد کور است و افراد
افراطی فریفته ادیان، آسیب پذیرتر خواهند بود. کوشش کنیم در جوامع خود
مفید باشیم نه مهم! متعصب از یقین و تعصب دیگری برای خود ایمان می‌آفریند.
و تا شلاق واپس گرائی دینی را بردست و پای خود حس نکند، بیدار نخواهد
شد. و این شلاق روزگار، چیزی جز اعمال بدتر فرزندان و دست پروردگان
خودشان، در حال و آینده خواهد بود.

عدم هم فکری خردگرایان امثال نگارنده با افراطیون، برخلاف ادعای ایشان،
مخالفت با دین یا مرام و فرقه نیست، افراد یا گروهها مطرح نیستند. تفاوت فرهنگ
و درک و برداشت متفاوت از معانی و مقاصد گفته‌ها و نوشته‌های دینی است.
همین چگونگی برداشت ها از نوشته‌های مذهبی است که دوگانگی مفرط و
افراط گرائی را در بین پیروان همه ادیان بوجود آورده و موجب ناامنی جهانی
گردیده‌است.

شعار کافی است، بیائیم علت ها را جويا شويم تا موجبات ناامنی ها و
دوگانگی‌ها و واماندگی‌ها را دریابیم، تا بتوانیم از طریق خانواده خود و جامعه
خویش آنها را از میان برداریم و نگذاریم این بیماریها و بی عدالتی‌ها و بی
وجدانی‌های جهانی به نسل‌های آینده نیز منتقل گردد. زیرا سلامتی را نمی‌توان

به نسل آینده سرایت داد ولی بیماری را می‌توان.

به گفته امیل زولا:

من متهم می‌کنم JACCUSSE، آسیبی که واپس‌س گرایان به جامعه می‌زنند بسی بزرگتر از نتیجه‌ای است که آنها در نظر دارند.

دوستان: کلمه دین از واژه آشوری دینا به معنی وجدان می‌آید. کلمات وجدان و ایمان نیز از چنان ظرفیتی برخوردارند که می‌تواند با، یا بدون تعلق به دین یا روش خاص هم از آن برخوردار بود.

دین در یهودیت به معنی قانون، در اسلام به معنی راه و روش و در زبان انگلیسی به معنی همبستگی است که در مجموع می‌توان دین و مذهب را روش‌های بهتر فردی و اجتماعی خواند که بهرنامی و مکانی می‌شود به معنی اولیه وجدان از آن بهره‌مند بود. با توجه به اینکه هیچ محدودیتی در عقاید و افکار ادیان در میان نیست و امکان آری گفتن به همه آنها در بین نمی‌باشد عقل، پیروی از همان معنی اولیه دین، یعنی وجدان را دیکته می‌کند.

چون عقل است که در می‌یابد هدف از پیروی از دین، پیروی از قانون، راه و روش و همبستگی از طریق وجدان پاک است که هیچ مغایرتی با هیچ دین، و عقل سالمی ندارد.

در اینجا است که می‌بینیم پیروان عاقل ادیان مختلف، هر ظالمی را یکصدا بی‌وجدان می‌نامند با مطالعه مکاتب مختلف، متوجه می‌شویم، اکثریت مردم دنیا، ایمان را برای اتکاء روانی بشر مفید و لازم می‌دانند ضمن تأیید این نظریه منطقی، می‌بینیم افراد بی‌شمار و با ایمانی بوده و هستند که با ایمان خالی از وجدان خویش، بدترین جنایات‌ها را به پیروی از ایمان خود، به بشر روا داشته و روا می‌دارند. چون به آنها نیاموخته‌اند ایمان تنها کافی نیست، ایمان تنها شعله‌ای است خارج از کنترل و چنانچه این شعله زیر فرمان وجدان و اخلاق قرار نگیرد، فساد به‌بار می‌آورد.

تبلیغ و ترویج خرافات دستمایه‌ی انحطاط اخلاقی به‌نام دین است و

اینجاست که نگارنده مانند خواب دیده‌ای قادر نیست از فریاد خودداری نماید.

هیچ در خواب شد که خواسته اید لب به فریاد واکنید و نشد؟
همرهان را دمی به بانگ بلند از ته دل صدا کنید و نشد؟
من همان خواب رفته‌ی جانم که کسی نشنود صدای مرا
لب به فریاد گشوده در بر دوست نیست آوازی این ندای مرا

علم، دین را نفی نمی‌کند آن را به تعادل می‌کشاند و به سوی تکامل اخلاق سوق می‌دهد که دانشمندان متعادل باایمان، نمونه بارز آن هستند. با توجه به تغییر ناپذیری اوامر ادیان و رشد دائمی علوم، نمی‌توان راه تکامل را به روی دین بست. چون راهی جز ترویج علوم روز و تطبیق اوامر با رشد تمدن، از طریق حفظ تعادل و درک بهتر اوامر دیده نمی‌شود و نباید فراموش کرد.

دانستن به تنهایی نمی‌تواند انگیزه عمل برای چاره درد باشد، دانایی فقط هنگامی پیش درآمد عمل در خور خواهد گردید که با اراده‌ای همراه باشد. باید این اراده پیروی از وجدان را در همه بخصوص جوانان به وجود آورد، چون اگر چنین اراده‌ای وجود نداشته باشد، حتی آگاهی هم کافی نخواهد بود. پیروزی، در اقدام به کار انداختن رای منطقی و متعادل است، و دادن حق تقدم به تعلیمات افراطی دینی و تدریس آنها نفی این تعادل می‌باشد همانگونه که تا به حال با تبلیغ موهومات و مذهبی‌نامیدن مجریان بهتر موهومات و اصرار به اینکه همین است که هست، بشر راهی به جایی نبرده! باید فرهنگ تعقل و حس پیروی از عقل متعادل را اشاعه داد تا بتوان از راه تطبیق با تمدن روز قدمی به سوی تکامل برداشت.

وگرنه تعصب ورزیدن و واپس‌گرایی، پایان ندارد و هرکس قدم به این مرداب گذارد، هر لحظه بیشتر فرو خواهد رفت.

دوستان مذهبی:

ممکن است سرگذشت تلخ قوم یهود، سرنوشت تأسف بار او بوده باشد، ولی امروز، ما خود مسئولیت آنرا داریم که چه خواهیم شد.

چنانچه نسل حاضر رشد واپس‌گرایی موجود را متوقف نکند، نسل آینده با

چشم گریان، پذیرای فرزندان و ملایان خشکاندیش‌تر از امروز خواهد بود. ایده واپس گرائی را از جامعه دور کنیم.

چون دستان سودجویی که امروز جوانان را به قهقرا می‌برند از آستین کسانی، به هدف خشکاندن بذر خردگرائی بیرون آمده که در سراسر دنیا منادی توسعه تعصب دینی و خشک اندیشی و تأمین زندگی خود و فرزندان خویش باشند، در حالی که می‌توان دیندار بود و متحجر نبود، می‌توان دیندار بود تجدد سننیز نبود، می‌توان دیندار بود و دانش روز را پیروی کرد، می‌توان آزاداندیش بود و مؤمن باقی ماند و رو به تکامل داشت. ولی درجائی که تغییر و تطبیق گناه شمرده شود، هرگز، هرگز تکامل و پیشرفت به سوی تمدن در دراز مدت، مفهومی پیدا نخواهد کرد.

یکی از شرائط اصلی دست یافتن به چنین مدینه فاضله‌ای، ابتدا برداشتن مرزهای نفرت بین ادیان و فرقه هاست، بعد مرزهای جغرافیائی... یرمیا در آیه ۳۱ باب سی و یکم خود اظهار می‌دارد: «خدا می‌گوید: اینک ایامی، می‌آید که با خاندان ایسرائل و خانواده یهودا عهد جدید خواهم بست.»

آیا به دلیل اینکه کلیسا با سوءتعبیر مغرضانه، از این گفته سوءاستفاده بی جا کرده آنرا باید ندیده گرفت؟ آیا نمی‌توان عهد جدید را هم گامی با زمان در فهم و اجرای بهتر و هم‌گامی با زمان اوامر دانست؟ آیا همه باورها و تفسیرات حتی گاهی درک دونفر از علمای مقام تورات مقدس با یکدیگر مطابقت دارد؟ آری انسان‌ها قالب اندیش نبوده و نخواهند بود و اگر چنین بود، هیچ علمی و عقیده عقلانی بقائی نداشت.

کتاب‌ها و مرام‌ها هم عمری دارند و چنانچه هم‌گام با زمان نباشند می‌میرند، یکی از رازهای بقای تورات مقدس نیز انعطاف‌پذیری آنست، به طوری که گفته شد، هشتاد درصد از زبان عبری محاوره امروز، مطابق با زبان عبری اولیه نیست و در آینده نیز بیش از امروز تغییر خواهد کرد و چنانچه تغییری به سوی تکامل نکرده بود مُرده بود. فرق است میان رُشد کردن با پیرشدن، پیر شدن مُردنِ طبیعی است، رشد کردن خواستن است، آنها که رُشد نمی‌کنند، قبل از پیری

می‌میرند. جوانان را به نام دین، مبتلا به فلج ذهنی نمودن دینداری نیست. بقاء در رُشد و انعطاف‌پذیری است نه تحجر، حرکت به سوی تکامل است نه عقب‌گرد به سوی دوران جاهلیت.

دین به معنی عام، من و شما را ارزشمند نخواهد کرد، من و شما هستیم که دین خود را ارزشمند یا خوار می‌کنیم. آنها که با خود بزرگ بینی کاذب، خود یا فرقه خویش را یگانه خداپرست می‌پندارند، از تاریخ بی‌خبرند و معنی فرمان حسد مؤرز و مورد حسد قرار گرفتن را نمی‌دانند. حسد یکی از دلائل اصلی انسان ستیزی انسان با انسان و دین ستیزی است چون حاسد است که طاقت دیدن خوب و بد محسود را ندارد.

چه خوش باشد ز بند خود رهیدن بجز خود دیگران را نیز دیدن
برای مقایسه، ارتباطات خالی از تعصب، علمی بین دانشگاه‌ها و سایر مراکز علمی دنیا را با روابط خود بزرگ بینان ادیان مقایسه بفرمائید تا بدانیم.
آتش آن نیست که از شعله آن خندد شمع

آتش آنست که در خرمن پروانه زدند
کس چو حافظ نکشد از رُخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
یرمیای نبی در فصل ۲۹ آیات ۵ و ۷ قرن‌ها پیش «آمیزش فرهنگی و اجتماعی یهودیان را با دنیا تشویق و تایید می‌کند»

سرکار خانم ناهید پیرنظر در مقاله شوفار شماره ۱۵۸ L.A صفحه ۳۴ یادآوری می‌کنند. در کتابهای تهلیلیم و ایوب و کوهلت گفته شده است «خداوند جهان را برپایه عقل و دلیل قرارداد و حقیقت مطلق پوشیده، در انتظار این است که انسان آنرا کشف کند، در این مکتب است که انسان با ارج گذاشتن به آموزش همراه با منطق و عقل قادر خواهد بود به هدف خود برسد»

تکرار می‌کنم بشر زمانی آسایش خواهد داشت که به آن درجه از تمدن برسد که اختلاف عقیده‌ها، که دین بنیانگذار آن بوده منجر به جدائی‌ها و دشمنی‌ها و بی‌وجدانی‌های به دور از اخلاقیات نگردد. امروز بزرگترین خطری که دنیا را

تهدید می‌کند، مقوله دین است که نه می‌توان آن را از میان برد، نه می‌توان چشم و گوش بسته، به پیروی از خرافات به دنبال آن رفت. تنها و تنها راه کنترل، به تعادل در آوردن دین، از طریق خانواده های من و شماست، بنابراین به گفته ی سعدی:

کنونت که امکان گفتار هست بگو ای برادر به لطف و خوشی
که فردا چو پیک اجل در رسد به حکم ضرورت زبان درکشی

دین را نه تنها به نام ارثیه، به صورت غیر قابل تغییر، بلکه به نام ودیعه قابل تکامل باید پذیرفت. ما پیروان ادیان، با همان طرز فکری که اشتباه کرده ایم، نخواهیم توانست اشتباهات خود را برطرف کنیم. به آینده فرزندان بیاندیشیم و آنها را در مسیر تکامل همراهی کنیم تا بتوانیم با ایجاد توازن بین دین و علم موجود، آینده بهتری بسازیم. برداشت یک نفر مطلع با یک نفر عامی از یک گفته، کاملاً متفاوت است. بهتر است حد متعادلی در نظر گرفت که مانند امروز، طغیان به وجود نیاید. چنانچه تعادل و نرمشی در میان نباشد، اختلافات پایدار مورد استفاده سود جویان خشک اندیش، هرگز قادر نخواهد بود طرفین را از صحنه خارج نماید و هر دو طرف در جنگ دائمی بیش از پیش صدمه خواهند دید.

بنابراین، هرگز نباید اجازه داد مبارزه جدی با واپس گرایی، تبدیل به مبارزه با دین و لطمه خوردن ارزش های اجدادی گردد، بهتر است به جای اینکه تاریکی را لعنت کنیم، شمع عقل و اراده را برافروزیم، چون اراده انسان قوه ای است که به همه قوای دیگر بشر حکم می‌کند به شرطی که آنرا با قوه عقل و بینش روز همراه سازیم و برای پیشگیری از نفرت، همه به دور از نوع دین و روش و مرام برغم همه مشکلات به پیروزی عشق و حقیقت بر منع دروغ و ریا و نفرت بیاندیشیم. به فرزندان عالم بیاموزیم هرچه بیشتر انعطاف پذیر باشند و یکدیگر را درک و دوست بدارند خوشبخت تر خواهند بود. بدبختانه وقتی اشخاص یکسونگر را مخاطب قرار می‌دهید روی سخن شما با یک گروه منطقی نیست. بلکه مخاطبین شما گروه های احساسی و سودجویان همراه ایشان هستند که هر گروهی به هدفی و عقیده ای خالی از منطق، به دنبال انجام ثواب تلقینی، گاهی به قیمت نفی اخلاق، می‌باشند. بکوشیم به جای تنها متهم نمودن یکدیگر،

حرف‌های یکدیگر را بهتر درک کنیم تا از مفهوم عقاید عاقلانه آگاه و احتمالاً همراه گردیم. انسان معتقدی که وجدان بر او تسلط داشته باشند، احتیاجی به تظاهر حتی نام دین ندارد.

دین و ایمان پدیده‌هایی از عنصر حیاتی بزرگتری به نام وجدان هستند که پیوسته در تلاش تطبیق و هم‌گام کردن یکدیگرند و دین است که بدون حضور وجدان، ایمانی اخلاقی به وجود نخواهد آورد و شکست خواهد خورد، این متدین خالی از وجدان است که دنیا را ناامن کرده است.

خطاست اگر تصور شود با فشار خرافات و ایجاد ترس می‌توان مردم را با ایمان نمود، خیر، اثبات و قابل اجرا بودن اوامر پسندیده، به استدلال عقلانی قابل فهم و اجرا ماندنی است، نه تنها، چون گفته یا نوشته‌اند و ترس از گناه واهی.

آری ادیان ارثی هستند ولی درک مطالب ارثی نیستند. اهل هر دین و فرقه و قومی باشیم قبل از باور بهتر است به معانی نوشته‌های دینی به زبان خودمان توجه و آنرا درک کنیم، بعد اعتقاد داشته باشیم. بسیاریند که به زبان‌های گوناگون هر روز می‌خوانند خلاف نکن... ولی هر روز و هر ساعت گناه دیروز را تکرار می‌کنند.

گفته‌ها و نوشته‌ها ثابت هستند ولی، مجریان، مبلغین، مفسرین، هدف‌ها، منافع و مصلحت‌ها متغیرند.

واپس‌گرا دین و میصوا، ثواب را بهانه‌ای برای رسیدن به هدف‌های خود قرار می‌دهد در حالی که به گفته حکیم شیخ بهایی:

همه روز روزه بودن

همه شب نماز کردن

همه سال حج نمودن

سفر حجاز کردن

ز مدینه تا به کعبه

سر و پا برهنه بودن

به مساجد و معابد

همه اعتکاف کردن
دو، لب از برای لبیک
به وظیفه باز کردن
ز مlahی و مناهی
همه احتراز کردن
شب جمعه ها نخفتن
به خدای راز گفتن
ز وجود بی نیازش
طلب نیاز کردن
به خدا که هیچ کس را
ثمر آن قدر نباشد
که به روی ناامیدی
در بسته باز کردن

فرزندان را آگاه بار بیاوریم تا از تعادل خارج نشوند، بشر به آن موقعیت و مقام نرسیده که گروهی کل دین را نفی می کنند. خطرناکترین اسلحه دنیا، انسان خالی از وجدان است نه تنها دیندار یا بی دین، به طوری که می بینیم مذهب همچون آتش است که ملایم آن گرمابخش، ولی کنترل نشده آن خانمانسوز است. آتش هرچه ملایم تر مفیدتر! والا عکس العمل قوی تر آن بطوریکه می بینیم ناامنی امروز دنیا، فرار و تنفر از دین و سرکشی جوامع خواهد بود، نه فرصتی برای زندگی بهتر و ایمانی قوی تر، به جرأت می گویم این تمدن و فرهنگ غنی یهود است که یهودیت را نیز هزاران سال بقا بخشیده نه گفته ها و نوشته های بسیاری از مروجین.

چهره درهم شکسته امروز ادیان، گویا و نمایانگر سیمای واقعی عقاید بسیاری از رهبران دیروز و امروز ادیان است.

این همه جنگ و جدل حاصل کوتاه نظری است

گر نظر پاک کنی کعبه و می‌خانه یکی است
اهل هر دین و فرقه و قومی هستیم، قبل از باور، به معانی نوشته‌ها بنگریم
بعد اعتقاد داشته باشیم. مخفی شدن پشت گفته‌ها و نوشته‌های چند پهلو و
تفسیرهای عذر بدتر از گناه‌گونه، دم خروس‌ها را نمی‌پوشاند زبان‌ها را گویاتر
و چشم‌ها را بیناتر کرده و خواهد کرد. حادثترین وظیفه امروز جوامع خاصه
مادران، جلوگیری از آلودگی ذهن فرزندان و ترویج محبت به جای نفرت از طریق
کسب آگاهی‌هاست تا جز خدا نبینند. همه جوامع نقطه ضعف‌های فراوان خود را
دارند، مصلحت و شهامت آن است که گفته شود تا برطرف گردد.

اجداد ما امکان و جرأت حذف موهومات را از کتاب‌ها نداشتند و محکوم به تکرار
آن بودند. با توجه به آزادی بیان موجود، تردید نداشته باشید در آینده نزدیک
مطبوعات جامعه نیز جمله به جمله پاراگراف به پاراگراف گفته‌ها و نوشته‌های
ادیان را که با علم و تمدن روز خوانائی ندارد مورد بررسی و انتقادات علنی قرار
خواهند داد.

چون علاوه بر امکان گفت، مردم درک کرده اند، انتقاد آزاد خالی از بغض و
علنی و شرح بیان کاستی‌ها، نشان قدرت است، نه ضعف و هنگامی که بیان و
شناخته شود، جوامع قادر خواهند شد برای حذف یا برطرف کردن آنها، سریع‌تر
از گذشته عملاً اقدام کنند.

خود سانسوری ایام سکونت در کشورهای عقب افتاده را نمی‌توان وسیله
ادامه واپس ماندگی قرار داد، از اظهار نظر خودتان ابائی نداشته باشید. کوشش
در حفظ چیزهایی که موجب گرفتاری‌های قبل بوده وسیله‌ای خواهد بود برای
ادامه و تکرار آنها. فرزندان خود را آگاه کنیم و گرنه زمان به تلیخی اقدام خواهد
کرد.

اگر نگارنده عقاید خود را اظهار می‌دارد، نه از این جهت است که در موارد مورد
بحث برای خود صلاحیتی قائل باشد، بلکه از این جهت است که با دیدن کجروی
ها، به هدف اصلاح آنها برای خود مسئولیتی قائل است.

با اقرار به کمبودهای فراوان این نوشته، برای من ارسال و تفهیم پیامی که دارم مهمتر از مخالفت یا موافقت دیگران با اندیشه من است و توصیه می‌کنم نقل ناقص این نوشته بوسیله نامهربانان را، بدون مطالعه کل پیام، معتبر تلقی نفرمایید. بنده به همگان از جمله کسانی که مخالف این گفته‌ها هستند، ولی حرف مرا به درستی در می‌یابند احترام می‌گذارم و معتقدم انسان تنها عدد نیست. تجربه، اعمال و یادگارهایی مانند این نوشته است که از ما می‌ماند و مورد قضاوت قرار خواهد گرفت.

گانندی، رهبر بزرگ هند می‌گفت: دلم می‌خواهد پنجره اطایم را باز بگذارم تا از نسیم فرهنگ‌های مختلف که بوی گل‌های رنگارنگ را از سایر نقاط دنیا به خانه من می‌آورد لذت ببرم، اما اگر نسیم به توفانی تبدیل شود که بخواهد مرا از جا بکند، پنجره را خواهم بست

مادران، به فرزندان خود آگاهی به مصداق، شنا یاد بدهید ترسی از استخر همسایه نداشته باشید. نوع دین مطرح نیست تفاوت فاحش آزاداندیشان با واپس‌گرایان دین است که خردگرایان در عین احترام به امر خصوصی دین، مذهب را جزئی از کل هویت و ملیت و قومیت خود دانسته و بدون دارا بودن نفعی، طالب خانواده مستقل و جامعه‌ای آزاد با حفظ هویت و ملیت خویش هستند، نه مذهبی یکسویه.

ولی متولیان مذهب‌یون به دلایلی از جمله منافی خاص، طالب خانواده و جامعه‌ای مذهبی خشک اندیش انگشت نما هستند که هر دو در یک مقوله نمی‌گنجند.

مشکل فتنه انگیز اینجاست: درحالی که خردگرایان ابداً تبلیغات یا دخالتی در عقاید و راه و روش خانواده‌های دیگران ندارند، واپس‌گرایان با سوءاستفاده از بی تفاوتی و سکوت ایشان و بهره‌برداری از کمک‌های مالی آنها، در تمام نقاط دنیا با ایجاد مزاحمت حتی دخالت در امور خصوصی خانواده‌ها در صدد جلب و

یارگیری هستند. و افرادی که در این بین، تحت فشار تفرقه و دودستگی بهبوده قرار گرفته‌اند، از هر دو طرف می‌گریزند و در صورت ادامه سکوت و بی‌تفاوتی آزاد اندیشان، واپس‌گرایان موفق و اصل‌دین به تدریج خنثی و جمعیت‌ها تقلیل خواهد یافت. کم‌شدن سالیانه جمعیت یهودی دنیا نمونه قابل‌لمس آنست!! و اکثریت زمانی متوجه خطر می‌شوند که خود گرفتار گردند.

چاره چیست؟ پیشگیری از دخالت، حفظ تعادل!! و پیش‌قدم شدن در تغییر خود. صدیقی عالی‌مقام در بستر مرگ به مصداق تیکون عولام، در باره تغییر جهان از طریق تغییر خویشتن، می‌گوید:

-وقتی بچه بودم دلم می‌خواست دنیا را عوض کنم.

-بزرگتر شدم گفتم دنیا بزرگ است کشورم را تغییر می‌دهم.

-در نوجوانی گفتم کشور خیلی بزرگ است بهتر است شهرم را

-دگرگون سازم.

-جوان که شدم گفتم شهر خیلی بزرگ است محله خود را تغییر می‌دهم.

-به میانسالی که رسیدم گفتم از خانواده‌ام شروع می‌کنم.

-در این لحظه آخر عمر می‌بینم که باید از خود شروع می‌کردم. اگر

تغییر را از خودم آغاز کرده بودم، خانواده‌ام، محله‌ام، شهرم، کشورم، و

جهان را (به قدر توانم) تغییر می‌دادم.

هرکس در جایی که هست باید یک قدم فراتر رود! پیشرفت در جهان از همین جا

آغاز می‌شود.

می‌گویند مردم طوس از شیخ ابوسعید ابوالخیر، عارف نامدار، درخواست کردند روزی خلق را موعظه کند. شیخ پذیرفت و در خانقاه تختی برپا داشتند تا شیخ بر آن سخن بگوید. روز موعود جمع کثیر در خانقاه گرد آمدند، به طوری که جای خالی نماند و هنوز مردم وارد می‌شدند. شیخ آماده سخن بود که مردی از بیرون خانقاه سر به درون کشید و فریاد زد: خدایش بیامرزد هرکس را که از آن جایی که هست یک قدم فراتر رود. منظورش این بود که هرکس یک قدم جلوتر برود تا جا برای دیگران در خانقاه باز شود. شیخ وقتی این سخن شنید، گفت:

هرچه ما می‌خواستیم بگوییم و هرچه تمام مشایخ گفته‌اند و خلاصه و نتیجه‌ی آنها را این شخص گفت: «خدایش بیامرزد هرکسی را که از آنجا که هست یک قدم فراتر رود» پس از آن از تخت فرود آمد و به همین اکتفا کرد.

آری دین طبعاً رو به تکامل ندارد، به گمان نگارنده این ما هستیم که بهتر است برای هم گامی با زمان، از آنجا که هستیم یک قدم جلو بگذاریم. و نگذاریم فرزندان ما را به نام دین به قهقرا ببرند.

هرکس بقدر فهمش فهمید مدعا را

چون نیست خواجه حافظ معذوردار ما!

آقای جمشید آموزگار نخست وزیر سابق ایران گفته بود نطق باید مثل مینی ژوب کوتاه باشد ولی نکته اصلی را در برگیرد!

تا نکته اصلی این نوشتار مفصل، چقدر جا بخواد. بسیارند که در مخالفت با روشی ده‌ها جلد کتاب نوشته‌اند اما از نگارنده فعلاً یک جلد را پیش رو دارید.

هست باقی شرح این، لیکن درون بسته شد، دیگر نمی‌آید برون

باقی این گفته، آید بی زبان در دل آنکس که دارد نور جان

و بالاخره

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد ماند

زمانه را قلم و دفتری و دیوانی است

مطالب این هدیه به یاد ماندنی را با دوستان فرهیخته و فرزندان عزیز خود، به زبان خودشان، مورد بحث قرار دهیم، که با تشریح بهتر، لغزش‌های آن برطرف

گردد، آری

آسان نبود قطره به امان بردن خار و خس صحرا به گلستان بردن

اما چه کنم عادت موران این است ران ملخی نزد سلیمان بردن

متشکرم - بابانوری

فعلاً! برای اظهار نظر و دریافت کپی به سایت ذیل مراجعه فرمایید.

www.babanouri.com

داستان حکیم یعقوب و سرنوشت دکتر جهانشاه صالح سناتور و

رئیس اسبق دانشگاه تهران و وزیر اسبق بهداری و فرهنگ

(حدود ۸۵ سال قبل در مدرسه آلیانس اسرائیلیت کاشان)

(نقل از بیست و هفتمین سالنامه دنیا)

صبح ازل به خانه زرین آفتاب بر روی لوح چرخ نوشتند این خطاب
از نور صبح، شب کجابه‌ره ورشوی دود چراغ، اگر نخوری در شب شباب
(جامی)

دکتر صالح در جواب این پرسش که چگونه رشته پزشکی را انتخاب کردی؟
می‌گوید:

گاهی از اوقات در دوران زندگی مخصوصاً ایام کودکی یک پیش آمد ساده
کوچک تأثیر بزرگی در روحیه می‌گذارد و چه بسا مسیر زندگی و سرنوشت
آدمی را تغییر میدهد.

کودکی بودم خُردسال، مادرم سخت مریض شد. خوب بخاطر دارم چه
اضطرابی در خانواده ایجاد کرده بود. در آن زمان اغلب پزشکان کاشان که آنها را
حکیم باشی می‌گفتند یهودی بودند و این خود جالب توجه است که در شهری
مانند کاشان که به دارالمؤمنین معروف بوده و هست اطبایش همه یهودی باشد.
متأسفانه آن روز در نتیجه جهالت و شاید تعصب زیاد، یهودی‌ها موظف بودند
در محله مخصوصی مسکن داشته باشند. مرکب آن روز کوچه و بازار بیشتر
اسب یا الاغ بود.

رسم براین بود که اگر مسلمانی در کوچه پیاده می‌گشت و اتفاقاً یهودی برالاغ
سوار بود، می‌بایست پیاده شود تا مسلمان بگذرد!! تا این اندازه در نتیجه تعصب
بی جا در این شهر، تبعیض و اختلاف طبقاتی وجود داشت. طیب خانوادگی ما

مردی بود کارآزموده به نام «حکیم یعقوب» که از طب قدیم اطلاع کافی داشت، او را به بالین مادرم خواندند. شب بارانی نسبتاً سردی بود، به منزل ما آمد. پدرم در هشتی در ورودی خانه در حال انتظار قدم میزد و من هم در کنار در ایستاده بودم به محض اینکه حکیم باشی نزدیک شد، پدر باعجله به طرف او رفت سلامی بلند بالا نمود و زیر بغل او را گرفت و از الاغ پیاده کرد و به بالین مادر بیمارم راهنمایی نمود.

من با وجود اینکه کودکی بیش نبودم به آداب و رسوم شهر آشنا بودم تعجب کردم که چطور پدر با وجود اینکه سال ها حاکم کاشان و نظنز بود و طبق عناوین آن روز از خوانین معروف و درجه اول شهر محسوب میشد، تا این حد به حکیم یعقوب احترام گذاشت و حتی در موقع رفتن تا در خانه او را مشایعت کرد! در مقام استفسار برآمدم.

او که مردی روشن فکر و درویش مسلک بود دست مرا گرفت و به طرف کتابخانه خود برد. در آنجا در یک ردیف قرآن - انجیل - توراة و کتاب اوستا را گذاشته بود با اشاره به آنها گفت: این ها تمام کتاب های مقدس آسمانی و راهنمای مذاهب مختلف هستند. پیروان هریک از این مذاهب شایسته احترامند در انتخاب پیشوای مذهبی خود آزادند. اضافه کرد که توراة یا کتاب مقدس یهودیان از نخستین کتب آسمانی است. گذشته از اینها حکیم یعقوب طیب است و طیب از شریفترین طبقات مردم و مورد احترام خاص و عام است. این جواب درس بزرگی برای من بود و برای اینکه درس بهتری داده باشد، مرا هفته ای سه بار به مدرسه (الیانس اسرائیلیت) که توسط فرانسوی ها در کاشان ایجاد شده بود فرستاد و در آنجا زیر نظر معلمین فرانسوی اولین زبان خارجی را آموختم. در این مختصر خواهید خواند که چگونه این پیش آمد، مسیر زندگی مرا عوض کرد و به تحصیل رشته پزشکی ترغیب نمود.

حکیم یعقوب، ملقب به شمس الحکما، جد اعلای بیش از ۳۵ دکتر از جمله مرحوم پرفسور شعیب، برجیس و دکتر ناهید، دکتر طاهره، دکتر هوشنگ، دکتر منصور

و دکتر فراز، دکتر ناصر، دکتر والا، دکتر پرویز، دکتر یحیی، دکتر پیمان برجیس و دکتر پرویز نظر، دکتر مهرداد مقدم، دکتر نانا پیرنیا، دکتر استر شرکا و دکتر ملکا شرکا مقیم آمریکا و اروپا می باشند.

پیوست ۲

نقل از مجله راه زندگی شماره ۱۰۶۷ مورخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۵

شستشوی مغزی چیست، و چگونه بعمل می آید؟

«این چه نیروی شگفت انگیزی است که می تواند در درون انسانها، بر اصلترین و حیاتیترین غرائز آنها، یعنی غریزه صیانت ذات و حفظ نسل، فائق آید و آنها را وادار سازد که نه تنها از جان خویش بگذرند، بلکه فرزندان خویش را نیز قربانی کنند و نسل خود را نابود سازند؟!»

لیکن این اعجاز اعتقاد و ایمان در فرقه های مذهبی (حتی اعتقاد نادرست) تازگی ندارد، و در تاریخ بشر نظائر آن فراوان دیده شده است. داستان پیروان «حسن صباح» بسیار معروف است. می گویند وی بهر یک از فداییان خود که دستور میداد آن پیرو بی درنگ خود را از فراز کوه بزیر می افکند، یا دشنه خود را در قلب خویش فرو میبرد. در دوران ما نیز راهبان بودائی، که در ویتنام و کشورهای دیگر خود را در آتش میزدند، یا ژاپنی هایی که در راه امپراتور «هاراگیری» می کردند، مصداق همین امر هستند. در هندوستان، تا پیش از استقلال مرسوم بود که هرگاه مردی میمرد، زن او پهلوی جسد وی قرار می گرفت و همراه او در آتش می سوخت! از این نمونه ها فراوان وجود دارد، و همه آنها ناشی از ایمان است. دیگر تعقل و تفکر را در آن راهی نیست. اینجا ما با معمای وجود انسان روبروئیم. چگونه این ایمان در روح انسان پدید می آید؟ راز پیدائی اش چیست؟ چگونه ایمان برحق را، از ایمان ناحق می توان تمیز داد؟

سرچشمه خرافات

سه نوع تعبیر و توجیه برای این معما وجود دارد. یکی از این‌ها منشاء ایمان را در نیروی ماورالطبیعه میدانند و ناشی از عالمی روحانی و فوق انسانی می‌شناسند. لیکن مسلم است که هر ایمانی برحق نیست، و ایمان‌های ناحق مانند همین خودکشی دسته جمعی جزیره «گویان» یا بعضی نمونه‌های پیش گفته را، نمی‌توان ناشی از نیرویی ماورالطبیعه دانست. پس باید در جستجوی منشا و علتی طبیعی برای این پدیده‌ها بود. از این رو دانشمندان در دو زمینه به تجسس پرداخته‌اند. یکی در زمینه «نوروفیزیولوژی» (روانشناسی اعصاب) - و دیگری در زمینه «نوروفیزیولوژی» (کالبدشناسی اعصاب و مغز).

نخستین نتیجه پژوهش‌های روانشناسی این است که: اعتقاد و ایمان کور و تعصب‌آمیز، از قلمرو شناخت و استدلال به دور، و با عواطف و احساسات وابسته است. این واقعیت حتی در زبان و گفتار ما نیز آشکار است. وقتی می‌گوییم: «من میدانم که تهران پایتخت ایران است.» شناخت خود را بطور مسلم اظهار داشته‌ایم و نشان داده‌ایم که از طریق تجربه یا آموزش یا استدلال یا مشاهده به این واقعیت پی برده‌ایم. اما هنگامی که می‌گوییم: «بنظر من فلان آهنگ یا ترانه خوب نیست.» یا: «فلان لباس به فلان کس نمی‌آید.»، در اینجا بیشتر، پای احساسات و عواطف ما در میان است. تفاوت این دو نوع قضاوت در این است که اولی را ما می‌توانیم ثابت کنیم، یا دلیلی بر صحت آن ارائه دهیم، در صورتی که در مورد دومی نمی‌توانیم. اشخاص خرافاتی که به وجود چشم زخم یا سحر و جادو یا طالع و سرنوشت عقیده دارند، دلیلی بر صحت اعتقاد نمی‌توانند ارائه دهند، با وجود این به درستی آن ایمان دارند. اگر ده بار برای بیماران، تخم مرغ بشکنند و ببینند که در بهبود آنها اثری ندارد، باز هم ایمان خود را تأثیر چشم زخم در بیماری از دست نمی‌دهند. عقیده به این خرافات، جزو

وجود آنها و جزو خویشتن آنها شده است. رانندگانی هستند که باتکاء نظر قربانی که بر ماشین خود آویخته‌اند یا نذری که کرده‌اند، با سرعت نامتناسب می‌رانند، علامات رانندگی را ندیده می‌گیرند و از هیچ بی‌احتیاطی خود داری نمی‌کنند. با وجود اینکه هر روز عواقب شوم آنرا می‌بینند باز هم دست از اعتقاد کورکورانه خود برنمی‌دارند، برای اینکه اعتقاد به طالع و سرنوشت جزو وجود خویشتن آنها شده است. در تمام این موارد، اعتقاد منکر شناخت می‌شود و ایمان کور نمی‌گذارد که زیر بار عقل و منطق برویم

چرا؟ برای اینکه عقل و استدلال و شناخت برای ما خارجی است، از بیرون وارد وجود ما می‌شود و خویشتن ما نسبت به آن احساس بیگانگی می‌کند، در حالی که ایمان و اعتقاد از درون ما سرچشمه می‌گیرد و جزو خویشتن ماست.

ساختمان مغز

دانشمندان ثابت کرده‌اند که این اختلاف روانی ناشی از یک تفاوت زیست‌شناسی در ساختمان مغز انسان است. به این معنی که در مغز ما دو قسمت مختلف و مجزا وجود دارد که یکی وابسته به زندگی عقلانی و شناخت ما، و دیگری منشأ زندگی عاطفی و ایمان ما است. برای فهم به این مطلب لازم است نگاهی به پیدایش مغز و تحول آن در نزد حیوانات بیفکنیم:

در فراگرد تحول حیوانات و تکامل آنها، نخستین حیوانی که در آن وجود مغز به معنای خاص دیده می‌شود، ماهی است. مغز ماهی فقط مرکزی است که داده‌های حواس را بوسیله دستگاه اعصاب می‌گیرد و بوسیله همین دستگاه به ارگان‌های حسی دستور واکنش میدهد. این نخستین منطقه‌ای از مغز است که پدید آمده است.

این منطقه نخستین در زوحياتين (قورباغه، سوسمار و مانند آنها)، خزندگان و پرندگان گسترش می‌یابد اما در ساختمان بنیادی و وظایف آن تغییر اساسی داده نمی‌شود.

دومین تغییر بنیادی در ساختمان مغز را در نزد پستانداران می‌یابیم. در پستانداران قشر دیگری در پهلوی قشر نخستین پدید می‌آید که وظایف جدیدی را برعهده دارد و آنرا «منطقه دوم» می‌نامند. مغز پستانداران نه تنها داده‌های حواس را دریافت می‌کند و به آنها دستور عمل میدهد بلکه واکنش‌های درونی نیز از خود بروز میدهد که شبیه عواطف و احساسات انسانی است. خوشحالی و تاثر، خشم و مهربانی، ترس و زبونی و نظائر آنها در پستانداران دیده می‌شود، و علاوه بر این حافظه در آنها وجود دارد. اما هنوز اثری از فهم و تعقل در آنها نمی‌بینیم. این پدیده (یعنی تعقل) مخصوص انسان (و تا حدودی میمون‌های شبه انسان) است که مغزشان علاوه بر دو منطقه پیشین، دارای منطقه سوم نیز هست که تنظیم فهم، تعقل و شناخت را برعهده دارد.

در مغز انسان کنونی، این منطقه سوم از دو قسمت تشکیل می‌شود: یک قسمت در جلو مغز و تقریباً پشت پیشانی ما قرار دارد، و قسمت دیگر در بالا، زیر حفره فوقانی جمجمه ما واقع است. وظیفه این قسمت دوم این است که تمام مفاهیم را طبقه‌بندی کند، و آنها را تعمیم، و انجام دهد.

وظیفه قسمت اول، یعنی قسمت پشت پیشانی عبارتست از بکار بردن کلمات و مفاهیمی که قسمت فوقانی درست کرده است برای برنامه‌ریزی رفتار انسان. استدلال، قضاوت، تصمیم‌گیری و هدایت فعالیت‌های ما، مربوط به این قسمت از مغز است.

رفتار انسان دائماً بوسیله این قسمت، نظارت می‌گردد و با اطلاعات جدیدی که به مغز می‌رسد، تطبیق داده می‌شود. بدینسان تمام فعالیت‌های عقلانی و تفکری انسان متمرکز در این منطقه سوم است.

دو منطقه دیگر برعکس، ارتباطی با تعقل و تفکر ندارند. مغز انسان از همان آغاز تولد دارای نشانه‌هایی از عواطف ابتدایی، مانند ترس، خشم، نومیدی و مانند آنهاست که از این مناطق پدید می‌آید. هر قدر بزرگتر می‌شویم، نشانه‌های عاطفی، صورت‌ها و اندیشه‌های جدیدی در این منطقه از مغز ما ثبت می‌شود و مخزن خاطرات عاطفی ما را تشکیل می‌دهد. اعتقاد و ایمان پدیده‌ای از نوع همین

خاطرات عاطفی است و از این رو تحت تأثیر اراده و استدلال قرار نمی‌گیرد.

به قول حافظ شیراز:

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که درس عشق در دفتر نباشد
برعکس، اراده و استدلال ممکن است تحت تأثیر و اعتقاد واقع شود. بدین سان
اعتقاد و ایمان از درون ما سرچشمه می‌گیرد و جزیی از خویشتن ماست، در حالی
که استدلال و تعقل نسبت به ما بیرونی است و ما آنرا جدا از خویشتن خود حس
می‌کنیم. از این رو ما در راه ایمان جان خود را فدا می‌کنیم، اما در راه استدلال و
تعقل، نه.

روشهای شست و شوی مغزی

اکنون ببینیم در فرقه های سیاسی یا عقیدتی «کیش معبد مردم»
چگونه ایمان کور را در افراد ایجاد و تلقین می‌کنند. چنانکه دیدیم این روش ها
باید متکی بر استفاده از عوامل عواطفی باشد. یکی از این ها برانگیختن حس
«تقصیر و گناهکار بودن» در فرد مورد نظر است. وقتی به او تلقین کردند که
روش گذشته او خطا و اشتباه بوده، غلط رفتار می کرده و غلط می‌اندیشیده
است، فرد مبدا و مرجع قضاوت خود را از دست می‌دهد. اما چون منطقه استدلالی
و تعقلی مغز او بدون مبدا و مرجع عاطفی نمی‌تواند کار کند، ناگزیر هر مدل و
مرجع دیگری را که به او تلقین کنند، می‌پذیرد. در اردوگاه های کار اجباری بارها
دیده شده است که بعضی از زندانیان خود را با زندانبانان خویش یکی و یکسان
فرض می‌کرده‌اند، چون این زندانبانان چنان ایشان را تحت شکنجه قرار داده
بودند که در باره شخصیت و خویشتن خود گرفتار شک و تردید شده، به تدریج
آنرا از دست داده بودند. بدین سان تکنیک کنترل روانی به صورت زیر خلاصه
می‌شود:

ایجاد رعب و وحشت دائمی در شخص، دائماً به او تلقین کردن که هرچه
می‌کند و هر کار بکند، اشتباه و مستحق مجازات است. در چنین شرایطی شخص

از خود تهی می‌گردد و کورکورانه هرچه به او تحمیل کنند می‌پذیرد و به آن ایمان می‌آورد.

روش دیگری که برای تلقین ایمان کور به کار می‌رود، دنبال روی از دیگران است. انسان طبعاً اجتماعی است و خارج از اجتماع وجود انسانی ندارد. پس اگر تمام افرادی که پیرامون شخصی هستند، دائماً خلاف عقیده او بگویند و خلاف آن رفتار کنند، شخص به تدریج در عقیده خود شک می‌کند و عقیده اطرافیان خود را می‌پذیرد.

روش سوم «شست و شوی مغزی» است. اساس آن ایجاد ترس و وحشت بر اثر شکنجه و خشونت و خرد کردن اعصاب شخص و آماده ساختن او برای تلقین عقاید جدید و دلخواه دستگاه است. این شخص پس از آنکه تحت این شرایط عقیده‌ای را پذیرفت، به نوبه خود آنرا به دیگران نیز تلقین می‌کند.

۱- مبلغ فرقه، شخصی را که می‌خواهد بدام افکند، در خیابان، یا ایستگاه مترو یا جای دیگر ملاقات و او را به جلسه بحث و گفتگو با جوانان دیگری که مسائل و مشکلاتی نظیر او دارند، دعوت می‌کند.

۲- در یکی از باشگاه‌های فرقه پذیرایی گرمی از او به عمل می‌آورند، و بعد ضمن طرح مسایل عمومی می‌کوشند نظریات خود را برحق جلوه دهند.

۳- همین که شخص جلب شد و اظهار تمایل به همکاری کرد، او را از خانواده و دوستانش، جدا می‌کنند و سعی می‌کنند شب و روز او را در میان افراد فرقه نگاه دارند و تحت تلقین قرار دهند.

۴- پس از اینکه ایمان به فرقه را در او تلقین کردند، مرحله دوم آغاز می‌شود که هدف آن سلب شخصیت از آن فرد و تبدیل او به آلت بی اراده رییس فرقه است.

۵- اگر شخص مقاومت به خرج ندهد، گرفتار شست و شوی مغزی خواهد شد.

۶- حالا این شخص دیگر آلت بی اراده رییس فرقه است.